


چکیده:

دکتر حسن احمدی گیوی (۱۳۰۶-۱۳۹۱): نویسنده، ادیب، پژوهشگر، لغت‌شناس و استاد دستور زبان فارسی و ترکی؛ در گیوی از توابع شهرستان خلخال متولد شد. تحصیلات ابتدائی را در زادگاهش گذراند و مدارج دانشگاهی را تا اخذ دانشنامه کارشناسی‌ارشد در رشته فلسفه و علوم تربیتی ادامه داد، اما به سبب علاقه‌اش، به ادامه تحصیل در رشته زبان و ادبیات فارسی پرداخت و در سال ۱۳۴۴، با ارائه رساله‌ای با عنوان «دستور تاریخی فعل»، دانشنامه دکترا گرفت. سپس به عضویت هیئت علمی مدرسه عالی بازرگانی (دانشگاه علامه طباطبائی کنونی) درآمد و سال‌ها در این دانشگاه و نیز دانشگاه تهران، به تربیت شاگردان مشغول بود و در سال ۱۳۶۶، به درجه بازنشستگی نائل آمد.

وی در سال ۱۳۴۰، به دعوت دکتر معین، فعالیت خود را در موسسه لغت‌نامه دهخدا آغاز کرد و پس از آن، بیش از چهار دهه، در تدوین «لغت‌نامه دهخدا» و نیز «لغت‌نامه فارسی» همکاری نمود. همچنین بیش از ۵۰ کتاب در زمینه ادب و فرهنگ معاصر ایران تألیف کرده است که از آن جمله می‌توان به کتاب‌های «دستور زبان فارسی: فعل»، «ادب و نگارش» و «گزیده اشعار و مقالات دهخدا» اشاره نمود.

دکتر احمدی گیوی در سال ۱۳۹۱، در سن ۸۵ سالگی، به رحمت ایزدی پیوست. متن پیش رو، حاصل گفت‌وگوی ۳ ساعته با ایشان، در تیر و مرداد ۱۳۸۶، در موسسه لغت‌نامه دهخدا می‌باشد. این مصاحبه از سوی سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، در قالب یک مصاحبه تاریخ شفاهی صورت پذیرفته است.



«معلمی و عضویت در موسسه لغتنامه دهخدا، از جمله
بزرگ‌ترین افتخارات زندگی‌ام است»
مصاحبه با زنده یاد، دکتر حسن احمدی گیوی

پیمانه صالحی^۱

آقای دکتر احمدی، از طرف خودم و اداره آرشینو شفاهی خیلی خیلی تشکر می‌کنم که وقتتان را در اختیار این اداره قرار دادید. لطف بفرمائید به عنوان اولین سؤال، از بیوگرافی خودتان شروع بفرمائید؛ از سال، محل تولد و خانواده‌تان؟

بسم الله الرحمن الرحيم. حسن احمدی گیوی هستم. گیوی^۲ اسم یک آبادی در خلخال است که در [زمان] تولد من، روستا بود و الان مرکز شهرستان شده و دارای فرمانداری، نیروی انتظامی و ادارات مختلف است. متأسفانه وقتی من به دنیا آمدم، اصلاً دبستان نبود و به مکتب‌خانه رفتم. در آنجا قرآن را در عرض هشت ماه تمام کردم و فارسی و دیکته را در [مدت] یکی، دو سال یاد گرفتم.

زمانی که دبستان باز شد، رئیس فرهنگ ما را به سه دسته تقسیم کرد. در واقع آن‌هایی که یک مقدار بیشتر خوانده بودند را کلاس سوم و آن‌هایی که کمتر خوانده بودند، کلاس دوم و کسانی که هیچ نخوانده بودند را کلاس اول گذاشت. بعد من را کلاس سوم گذاشتند، چون بیشتر از دیگران، خوانده بودم. در آنجا کلاس سوم و چهارم را خواندم، ولی دیگر دبستان [کلاس] پنجم نداشت و چهار کلاسه بود. خلاصه ناچار شدم کلاس پنجم و ششم را متفرقه امتحان بدهم.

آقای دکتر، اسم پدر و مادرتان را بفرمائید؟

اسم پدرم فرید بود و داروخانه داشت و مورد اعتماد اهل محل و روحانیون بود. مرد بسیار شریف و خاصی بود و در داروخانه، بیشتر از آن که بیماران را با دارو معالجه بکند، به درد آن‌ها می‌رسید و مشکلاتشان را حل می‌کرد. گاهی داروخانه را رها می‌کرد و دو کیلومتر راه می‌رفت تا اختلافات

خانوادگی مردم را حل بکنند. پدرم درس خوانده و باسواد بود، خط زیبایی داشت و تحصیلات آن روز را خوانده بود، یعنی از علوم دینی هم کاملاً آگاه بود؛ به طوری که روحانیون محل در داروخانه ما جمع می‌شدند و با پدرم بحث می‌کردند.

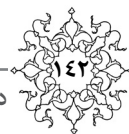
نام مادرم زلیخا بود و بی‌سواد و خانه‌دار بود. [مادرم] مظهر محبت، صفا و مهربانی بود و چهار دختر و پنج پسر، یعنی نه تا بچه داشت. همچنین پدرم هم هفت تا برادر داشت و بچه‌هایشان زیاد بودند و مادرم همه اینها را در خانه جمع می‌کرد. ما یک باغ داشتیم که به آن دربند می‌گفتیم و همه را در آنجا، به ناهار دعوت می‌کرد.

استاد، در مورد شهرستان محل تولدتان، بیشتر بفرمائید؟

اسم زادگاه من، گیوی بود و در دوران تولدم، روستا بود و حدود هفتصد، هشتصد خانواده داشت. بعدها بزرگ شد و به استان تبدیل شد و تعدادی از بخش‌ها، به شهرستان تبدیل شدند و اسمش تغییر کرد و «کوثر» نام گرفت. در واقع شهرستان کوثر که مرکزش گیوی شد و دیگر آباد شد و الان حدود ده هزار نفر جمعیت دارد و تمام ادارات در آن هست. در سال‌های قبل، باغات گیوی در خلخال، بی‌نظیر بودند، یعنی هم از لحاظ تجارت از خلخال جلوتر بود و هم از لحاظ باغات، تک بود. گسترش یافتن آن، باعث شد که بسیاری از باغات را یکی یکی به خانه تبدیل کنند. در واقع بر تعداد خانه‌ها اضافه شد و از تعداد باغات کم شد و آن سرسبزی، نشاط و خرمی که گیوی در گذشته داشت، الان دیگر نیست.

از سال‌های کودکی بفرمائید، چه تفریحاتی در گیوی داشتید؟

وقتی ما بچه بودیم، تفریحات زیادی نداشتیم و بیشتر توپ بازی می‌کردیم. بازی‌های محلی هم بودند که بعضی از آن‌ها، قابل ترجمه به فارسی نیستند. ما با انواع و اقسام توپ‌ها بازی می‌کردیم. جالب این است که بیشتر هم دست‌ساز بودند و از پشم گوسفند به دست می‌آمدند. در واقع همه چیز از پشم بود و لباس‌های ما هم پشمی بودند. همه خانه‌ها گوسفند داشتند و در خانه ما هم بین بیست تا بیست و پنج گوسفند بود. مادرم پشم‌ها را می‌رشت و بعد شالچی آن‌ها را فشار می‌داد و به صورت پشم و شال درمی‌آورد. در زمستان، کت و پالتوی مردم، از پشمی بود که از گوسفند خودشان به دست آمده بود. متأسفانه در آن سال‌ها، نه تلویزیون بود، نه رادیو و نه سینما. شب‌ها همه برای شب‌نشینی، به خانه همسایه‌ها و فامیل‌ها می‌رفتند و به شب‌نشینی هم «شب‌نشین» می‌گفتند. آن زمان همه خودکفا بودند، این‌طور نبود که مثلاً یک شاهی بدهند و شیرینی بگیرند. در واقع اصلاً قنادی نداشتیم، ولی همه چیز بود؛ مثل گیلاس، زردآلوی خشک، آلو خشک، به، سیب و انگور. انگور محشر بود و از بالا آویزان می‌کردند و خشک می‌شد. هندوانه، خربزه و گلابی هم بود. گلابی



مخصوص زمستان بود که به آن [به ترکی]، «قیش آلموت» می‌گفتند که قیش یعنی زمستان و آلموت یعنی گلابی.

در آن سال‌ها، همه خانه‌ها یک اتاقی داشتند که اختصاص به میوه زمستان داشت و [میوه‌ها] را آویزان می‌کردند و تقریباً شبیه سردخانه بود. همین‌طور به جای مربا که شکر یا قند بریزند، دوشاب درست می‌کردند. در واقع همه [دسرها]، از گیلان و آلبالو درست می‌شدند و همه چیز رنگ محلی داشت و بدون خرج بود، چون درآمدها هم کم بود. البته قورمه هم درست می‌کردند، یعنی یک گوسفند بزرگ را می‌کشتند و آن را داخل ظرف بزرگی می‌گذاشتند و هر دفعه که می‌خواستند غذا درست کنند؛ از آن استفاده می‌کردند.

آقای دکتر از مکتب‌خانه چه خاطراتی دارید؟

در آن زمان، سه تا مکتب‌خانه فارسی در گیوی بود که من به مکتب‌خانه سیدعبدالله شیخ‌الاسلامی می‌رفتم. البته بعضی از بچه‌های شرور مثل شیخ صادق خلخالی^۴ هم مرتب مکتب‌خانه‌شان را عوض می‌کردند. دو ماه آنجا می‌خواندند و می‌رفتند، سه ماه را جای دیگر می‌خواندند و بعد دوباره به اینجا برمی‌گشتند. من از اول، به مکتب‌خانه شیخ‌الاسلامی رفتم و ایشان مرد بسیار بزرگوار و روحانی بودند، ولی عمامه نمی‌گذاشتند؛ البته بعدها عمامه هم گذاشتند. آدم پاک و دل‌سوزی بود و نسبت به من، خیلی محبت داشت، چون شاگرد شلوغی نبودم، درس هم خوب بود و اخلاق هم همین‌طور.

مرحوم شیخ‌الاسلامی بر گردن من، بسیار حق دارد، چون دو، الی سه سال در مکتب‌خانه‌اش درس خواندم. علاوه بر این، وقتی ششم ابتدایی می‌خواندم، من را خواست و گفت که احمدی، ریاضیات شما خوب است، بیایید روزی یک ساعت به من ریاضی درس بدهید، تا بروم امتحان بدهم و مدرک ششم ابتدایی بگیرم و استخدام بشوم. گفتم که روی چشمم، ولی شرط دارد. گفت که چه شرطی؟! گفتم که شما هم باید به من عربی یاد بدهید. بعد روزی دو ساعت، معلوماتمان را مبادله کردیم، یعنی ساعت چهار که دبستان تعطیل می‌شد، دو تایی در آنجا می‌ماندیم. من به ایشان ریاضی درس می‌دادم و ایشان هم به من عربی و انصافاً ریاضی شش کلاس را هم یاد گرفت.

به هر حال، شیخ‌الاسلامی رفت کلاس ششم ابتدایی را متفرقه امتحان داد و معلم شد، ولی در آن سال، عربی به درد من نخورد، چون سه کتاب جامع‌المقدمات را خوانده بودیم. من ده سال بعد، یعنی در سال ۱۳۳۴، از آن [آموزشگاه‌های] عربی استفاده کردم و این قدر به من کمک کرد که اصلاً به کلاس رفتن، احتیاج نداشتم. پس به برکت ریاضی که من به ایشان درس دادم، استخدام شدند و من هم با آموزش عربی ایشان، در کنکور دکترای زبان و ادبیات فارسی، موفق شدم.



مکتب‌خانه ایشان، از مکتب‌خانه‌های دیگر قدیمی‌تر بود؟

بله، سه تا برادر بزرگ‌تر از من هم شاگرد مرحوم شیخ‌الاسلامی بودند. وی سی و پنج سال معلم بود، ولی چون تصدیق نداشت، استخدام رسمی نمی‌شد. این بود که دست به دامن من شد و به محض این‌که به من گفتم، پذیرفتم، چون احساس می‌کردم که به او بدهی دارم.

پس وقتی وارد دبستان شدید، سر کلاس سوم نشستید؟

بله، بعد از مکتب‌خانه، بلافاصله به دبستان رفتم و کلاس سوم و چهارم را خواندم. کلاس پنجم و ششم را هم خودم خواندم. البته بعضی از مدیرهایی که می‌آمدند، ریاضی بلد بودند و اشکالاتم را از آن‌ها می‌پرسیدم. مخصوصاً آقای به اسم نام‌خدا ملکوتی بود که بر گردن من، بسیار حق دارد. ایشان ریاضی‌دان بودند و به من کمک کردند که ریاضی پنجم و ششم را یاد بگیرم و در سال ۱۳۲۴، در امتحان متفرقه خلخال، شرکت کنم.

اسامی معلمان و مدیران دبستان را خاطرتان هست؟

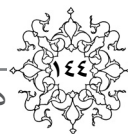
همان‌طور که گفتم، ملکوتی مدیر دبستان بود و ریاضی بلد بود و واقعا [سطح] ریاضیات من را بالا برد و باعث موفقیت من شد. بعد از ایشان، حجت‌الله سلیمی دو سال مدیر شد که مرد بسیار خوبی بود، البته در گیوی ازدواج کرد و مردم هم خیلی دوستش داشتند. قلی مصطفایی هم مدیر دیگری بود که انسان خوبی بود، ولی مشکل سربازی داشت و بعد از مدتی به اردبیل رفت که آن مسئله را حل کند. البته ایشان مدت چهل و سه روز نبودند و من که محصل سیزده ساله بودم؛ مدرسه را اداره کردم. یک معلم هم به نام مقداد زینالی داشتم که تریاکی بود و اصلاً شایستگی معلمی را نداشت.

بعد از دریافت مدرک ششم ابتدائی، به چه فعالیتی مشغول شدید؟

بعد از آن، یک سال مجانی در دبستان تدریس کردم، چون سنم کم بود و من را استخدام نمی‌کردند، ولی در سال ۱۳۲۵ به عنوان معلم استخدام شدم و در گیوی، هم مدیر، هم مسئول دبستان و هم مسئول امور فرهنگیان بودم. من مدت ده سال در گیوی، به تدریس مشغول بودم، یعنی از سال ۱۳۲۴ تا ۱۳۳۴.

از دوران تدریس در گیوی، چه خاطراتی دارید؟ از همکاری‌تان بفرمائید؟

سال اول استخدام، کلاس دوم دبستان را برای تدریس انتخاب کردم، چون راحت‌ترین کلاس است. بعد کم‌کم در پایه‌های دیگر، درس دادم. یک سال بعد از استخدام، معاون دبستان شدم و



ضمن اینکه معاون بودم، بیست و هشت ساعت هم تدریس می‌کردم. سپس مدیر شدم و جالب بود که معاون، دفتردار و حسابدار هم نداشتم، یعنی به جای چهار نفر کار می‌کردم! کارهای دفتری را به خانه می‌بردم و تا ساعت دوازده شب، انجام می‌دادم.

در آن زمان، چون گیوی خوش آب و هوا بود، از فارغ‌التحصیلان دانشسرای مقدماتی تبریز، نورچشمی‌ها و کسانی که وابستگی‌هایی داشتند را به گیوی می‌فرستادند. در مدتی که من در آنجا مدیر بودم، بهترین معلم‌ها را پیش من فرستادند که بعضی از آن‌ها، الان در دانشگاه تهران استاد هستند یا بازنشسته شده‌اند. یکی از آن‌ها دکتر برات زنجانی^۵ بود (در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، تدریس می‌کرد) که اولین بار پیش من آمد و زمانی که مدیر دبستان بودم، معلم شد. همچنین رستم نوری، شهسوار نظری، فرج‌الله مهدوی، مسلم عسگری، شبرنگ ناشر، حامد پوستی و سیدجواد ابریشمی؛ از دانشسرای تبریز به آنجا آمدند و معلم شدند.

در این دوران، مدتی به یک ده تبعید شدید، درست است؟

بله، در سال ۱۳۳۳ چون از طرفداران دکتر محمد مصدق بودم و نوجوانی‌ام با نهضت ملی شدن نفت مصادف شده بود؛ من را یک سال به دهی به نام «زرج آباد» که بدترین نقطه بود، تبعید کردند. در واقع آنجا اصلاً دبستان نداشت و یک حسینیه متروک و تاریکی در زیرزمین بود که هجده تا پله می‌خورد می‌رفت پائین و روی خاک می‌نشستم و به بچه‌های مردم درس می‌دادم و خم به ابرو نمی‌آوردم. از همه بدتر، در آنجا یک کدخدایی بود که به قول معروف، ده را فروخته و کدخدا شده بود، یعنی قدرت را از دست داده بود، ولی هارت و پورت داشت. وی خانی بود که فساد اخلاقی داشت. روزی هم که من به آنجا رفتم، وقتی داشتم وضو می‌گرفتم، من را دید و گفت که چه می‌کنی؟ گفتم که وضو می‌گیرم. بعد به مسخره گفت که شما نماز می‌خوانید! گفتم که بله. بعد گفت که آب ما توی یک جوی نمی‌رود و از فردایش، شروع کرد به دشمنی با من.

[خلاصه] کار به جایی رسید که سه تا دزد را به خانه‌ام فرستاد، رادیو و سه تا قالیچه من را دزدیدند و مرتب هم اشکال‌تراشی می‌کرد. من هم به رئیس فرهنگ می‌گفتم که من را از اینجا منتقل کنید، ولی قبول نمی‌کردند. بعد سعی کردم خودم را به تهران منتقل کنم که گفتند در سال تحصیلی جاری، اکیداً ممنوع است. به هر حال پس از یک سال تبعید در آنجا، به تبریز منتقل شدم.

استاد، از فعالیت‌هایی که در طرفداری از نهضت ملی شدن نفت داشتید، بفرمائید؟

در آن زمان، من و برادرم در گیوی، سردمدار طرفداری از مصدق بودیم؛ مخصوصاً برادرم که در داروخانه، به جای پدرم نشسته بود، نفوذ فراوانی داشت. وقتی بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ آمدند خانه ما را گشتند، یازده تلگراف از مصدق پیدا کردند که از اهالی گیوی تشکر کرده بود که از دولت



حمایت کرده بودند. بنابراین ما با مردم بودیم و در گیوی، فقط سه نفر طرفدار شاه بودند. در واقع همه مردم طرفدار مصدق و نهضت ملی شدن نفت بودند؛ ولی آن سه نفر به اضافه خان‌ها، [باعث شدند] که من را به ده تبعید کنند. البته در انتخابات دوره هجدهم مجلس شورای ملی نیز فعالیت داشتیم که شاه‌دوست‌ها، دزدها، دغل‌کارها و کاندیداهای خان‌ها؛ انتخاب نشوند و به مجلس نروند.

اسم برادر تان را می‌فرمائید؟

غلامحسین احمدی بود. پدرم چهار تا بچه داشت، به نام‌های محمد، علی، غلامحسین و حسن؛ ولی غلامحسین را بیشتر دوست داشت. [پدرم] دو تا پارتی‌بازی کرده بود؛ یکی این بود که به جای این که اسم اولین بچه‌اش را محمد بگذارد، حسین گذاشته بود و دومی هم این بود که اول اسم هیچ کدام از ما برادرها، غلام نگذاشت و فقط جلوی اسم آن برادرم، غلام گذاشت و غلامحسین نام گرفت. پدرم عجیب به امام حسین (ع) علاقه داشت و هر روز بدون استثنا، زیارت عاشورا و پنج نماز یک سوره آن را از حفظ می‌خواند. آخرین کلمه‌ای هم که از دهان پدرم درآمد، کلمه «قرآن» بود. قرآن را گفت و یک دفعه چشمش را بست.

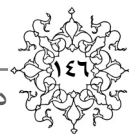
خدا رحمتشان کند. آقای دکتر، از شروع فعالیت در تبریز و ادامه تحصیل در مقطع

لیسانس و فوق‌لیسانس بفرمائید؟

من سال ۱۳۳۴، به تبریز رفتم، یعنی زمانی که مدرک ششم ابتدائی داشتم. سپس شروع کردم به درس خواندن و دو تا لیسانس گرفتم؛ یعنی لیسانس ادبیات فارسی و نیز روان‌شناسی و علوم تربیتی. بعد از آن، به تهران منتقل شدم و [دانشنامه] کارشناسی‌ارشد فلسفه و علوم تربیتی از دانشگاه تربیت معلم دریافت کردم. سپس در مقطع دکترای زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران پذیرفته شدم و در سال ۱۳۴۴ به دکترای ادبیات فارسی نائل شدم. در واقع در عرض ده سال، از شش ابتدائی به دکترای ادبیات رسیدم، در حالی که زن و بچه داشتم و حقوق هم بسیار کم بود. من در دوران تحصیلم، نهایت مشقت و سختی را دیدم. البته خوشحال هستم که سختی ده ساله من باعث شد که بالاخره خودم، خانواده‌ام، فرزندانم و جوانان این مملکت؛ در سایه تحصیلات من، به جایی برسند.

از دبیران دبیرستان در تبریز، چه کسانی را به یاد دارید؟

البته در تبریز، به صورت متفرقه درس خواندم، یعنی دو کلاس یک‌جا بود. یکی از بهترین دبیرانم در آنجا، خوشبختانه در قید حیات هستند. ایشان دکتر بیوک السستی^۷ هستند که همان موقع که من افتخار شاگردی ایشان را داشتم، به فرانسه رفتند و مدرک دکترا گرفتند. البته بعدها معاون



دانشگاه تهران شدند و الان در دانشگاه آزاد، واحد تهران شمال، استاد هستند. من بعد از این که چهار سال در دانشگاه آزاد تدریس می‌کردم، یک مرتبه دیدم یک آقای نشسته و دارد درباره ادبیات حرف‌هایی می‌زند که من تعجب کردم و پرسیدم که ایشان استاد ادبیات هستند؟ گفتند که نه، ایشان بیوک الستی هستند. بعد رفتم که دستشان را ببوسم، دیدم از کلاس رفته‌اند. زنگ که خورد، ایستادم تا آمدند و دستشان را ببوسیدم و فردای آن روز هم دو، سه تا کتاب برایشان بردم و بعد از چهل سال، ایشان را زیارت کردم.

دبیر دیگری که در دبیرستان داشتم، علی‌اکبر صبا بود. ایشان مرد دانشمندی بودند و مقالاتی در بهترین مجلات تهران، نظیر یغما و سخن منتشر می‌کردند. سنجر باتمانقلیچ هم دبیر ادبیات فارسی بودند. یک دبیر شیمی به نام دکتر محتاط هم بود که البته بعدها دکترا گرفت و آن زمان در تبریز، دکترا نداشت. وقتی که در دانشگاه تهران، استاد آزمایشگاه شده بودند، خدمت ایشان می‌رفتم و کتاب هدیه می‌کردم. البته چند سال است که از ایشان خبری ندارم. شش سال که در تبریز دانشجوی بودم و تدریس نیز می‌کردم، روزی هجده ساعت کار می‌کردم و فقط شش ساعت می‌خوابیدم. هر روز که نماز می‌خواندم، راه می‌رفتم تا به آموزشگاه یا دانشگاه برسم. البته زمان امتحانات، بیست ساعت در روز کار می‌کردم.

مدتی که در تبریز بودید، در دبستان تدریس می‌کردید؟

بله، مدیر آن دبستان هم علی‌دهقانی، مرد بسیار خوبی بود. البته همه مدیران مدارس در این شهر، انسان‌های باشخصیتی بودند. دهقان بعد از آن، مدیرکل اداره فرهنگ آذربایجان شد و مرد نازنین، درستکار و اصیلی بود. مدیر دیگری که در دبستان بود، محمدعلی زینی بود که قبل از آن، رئیس مدارس دیگری بود. همکاران آموزگارم نیز آقایان تاج‌الدینی و مَدُرسی بودند.

آن زمان در دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز^۸، اساتید برجسته‌ای نظیر دکتر عبدالرسول خیام‌پور^۹ و دکتر حسن قاضی طباطبایی^{۱۰} تدریس می‌کردند. در مورد تحصیل در این دوران بفرمائید؟

بله، بهترین اساتید زبان و ادبیات فارسی در تبریز بودند. دکتر حسن انوری^{۱۱} (دوست من است و با هم نوزده کتاب نوشته‌ایم.) اول می‌خواست به رشته فلسفه برود، چون این رشته را دوست داشت. بعد یکی از همشهری‌های ایشان گفتند که اشتباه می‌کنی، چون رشته فلسفه خوب است، ولی استادان فلسفه در تبریز، به درد نمی‌خورند؛ یعنی رشته فلسفه یک دانه استاد ممتاز ندارد. رشته ادبیات فارسی بر عکس آن است و همه اساتید آن، خوب هستند. دکتر انوری هم شانس آورد و ادبیات خواند، چون اگر فلسفه می‌خواند، به جایی نمی‌رسید.



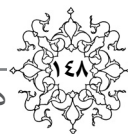
استاد دستور ما در دانشگاه تبریز، دکتر خیام‌پور بود. به نظر من در دستور، ایشان نفر اول بودند و حتی استاد عبدالعظیم قریب^{۱۲}، دکتر پرویز ناتل خانلری^{۱۳} و دکتر محمد معین^{۱۴}؛ به پای ایشان نمی‌رسیدند. دکتر خیام‌پور اولین کسی بود که قواعد دستور زبان فارسی را بر مبنای متون، بیرون کشید. به طور مثال، عبدالعظیم قریب نوشت که اسم دارای چهار حالت فاعلی، مفعولی، اضافی و قیدی است و همه آن را قبول کردند؛ ولی دکتر خیام‌پور نوشت که اسم، سیزده حالت دارد و ثابت کرد.

استاد سخن‌سنجی و عرفان ما، دکتر منوچهر مرتضوی^{۱۵}، یگانه بودند. بعدها وقتی نزد مرحوم بدیع‌الزمان فروزانفر^{۱۶} اسم ایشان را می‌آوردیم، افتخار می‌کردند از این که شاگردی مثل ایشان داشتند. به نظر من، الان در ایران، حتی بهترین آخوندها (می‌دانید که اکثر آخوندها در بیان، بی‌نظیر هستند) در بیان، به پای دکتر مرتضوی نمی‌رسند. استاد زبان‌های باستانی در دانشگاه تبریز، دکتر یحیی ماهیار نوابی^{۱۷} هم فردی شوخ‌طبع، شیرین، دل‌سوز، نازنین و بی‌نظیر بودند.

استادی که دریایی از معلومات و رقیب استاد فروزانفر در حافظه بودند، دکتر حسن قاضی طباطبایی بودند که درس‌های عربی، متون و بیان با ایشان بود. البته درس تاریخ ادبیات عرب، با استاد احمد ترجمانی‌زاده^{۱۸} بود. این دو استاد در زبان عربی، از همه استادان دانشگاه، برتر بودند. دکتر محمدجواد مشکور^{۱۹} استاد دیگر من در دانشگاه تبریز، آخوندزاده و نوه مرحوم سنگلجی بودند و در متون عرفانی، تاریخی و کهن ایران مطالعه داشتند و زبان‌شناسی هم بلد بودند.

استادی به نام محمدامین ادیب طوسی^{۲۰} هم داشتیم که مشهدی و بسیار نازنین بودند و ایشان را مثل پدر، دوست داشتیم. این استاد، یک جزوه داشت که بیست و هشت صفحه بود و هر سال به دانشجویها می‌داد، ولی وقتی درس ما با ایشان شروع شد، مریض شدند و برای معالجه به فرانسه رفتند. بعد دکتر احمدعلی رجایی بخارایی^{۲۱} به جای [ایشان] آمدند و وقتی سر کلاس نشستیم، دیدیم یک آقای عینکی، کروات و تر و تمیز آمد و همه بلند شدند. بعد پرسید که استاد متون شما چه کسی بوده است؟ آقای تقی‌زاده که مبصر کلاس بود، گفت که جناب استاد ادیب طوسی بودند. گفت که بسیار خوب، من هم افتخار شاگردی ایشان را داشتم. ما خوشحال شدیم و گفتیم که حتما جزوه ایشان را می‌پذیرد. گفتند که ایشان از روی کدام کتاب‌ها تدریس می‌کردند؟ مبصر هم جزوه بیست و هشت صفحه‌ای را نشان داد. استاد رجایی گفت که کاغذ بردارید و یادداشت کنید: کتاب‌های «تاریخ بیهقی»، «دیوان خاقانی»، «اسرارالتوحید»، «شاهنامه» (دفتر اول)، «مثنوی» (دفتر اول) و ... [خلاصه] یازده تا کتاب را اسم برد. ما هم شروع کردیم به غرغر کردن که بیچاره شدیم.

استاد رجایی بعد از آن گفت که عادت من این است که یک ساعت و نیم درس می‌دهم و نیم ساعت هم شعر می‌خوانیم. آیا در کلاس شاعر داریم؟ نوزده نفر دست بلند کردند (کلاس عجیبی بود و از سی و هفت نفر، نوزده نفر شاعر بودند و ده نفر هم بعدها استاد دانشگاه شدند) و گفتند که



شاعر هستند. بعد دیدیم که چاره‌ای نداریم و باید این یازده کتاب را بخوانیم. خلاصه تیم‌های سه نفره درست کردیم، به دلیل این که در آن زمان فتوکپی نبود و باید می‌نوشتیم؛ یعنی هر قسمت را یکی می‌نوشت و بعد با هم می‌خواندیم.

وقتی خرداد ماه و زمان امتحانات رسید، از [این درس]، از کلاس سی و هفت نفره، فقط سه نفر پذیرفته شدند؛ دکتر بهمن سرکاراتی^{۲۳} (عضو فرهنگستان ادب)، امین‌پاشا اجلالی^{۲۳} و من. نفر اول، اسمش بهروز بود (ژاندارم بود و نمی‌دانم چه‌طور مدرک شش ادبی گرفته بود!) و وقتی برای امتحان وارد کلاس شد، سریع مثل لبو شد و بیرون آمد، چون به او گفته بود تا زمانی که من در تبریز هستم، حق ندارید به کلاس بیائید امتحان که هیچی و اگر قدرت داشتیم، دیپلمت را هم پاره می‌کردم. فرد دیگر دکتر ناصر اخلاقی (همشهری من بود)، استخاره کرد و بد آمد؛ ولی باز رفت و نیم ساعت طول نکشید که با صورت قرمز بیرون آمد. خلاصه به غیر از این سه نفر، همه رد شدند.

از دوره فوق‌لیسانس علوم تربیتی در دانشگاه تربیت معلم بفرمائید؟

از جمله هم‌کلاسی‌های آن دوره، می‌توانم از این دوستان نام ببرم: دکتر بهرام قاضی (استاد دانشگاه تهران است)، دکتر ناصر تکمیل همایون^{۲۴}، علی معصومی و اکبر سریر. همچنین آقای دکتر آرابی (مدیر کل و معاون وزیر در وزارت آموزش و پرورش) هم بودند. علاوه بر این، منصور میثمی هم در آن دوره، هم کلاس من بود که به چندین هنر آراسته است؛ اول این که صدای بسیار زیبایی دارد، دوم آهنگساز است، سوم شاعر است و چهارم این که قره‌نی می‌نوازد. انسان بسیار آزاده‌ای است و در دوره شاه، معاون وزیر شد، ولی نه تنها سوء استفاده نکرد، بلکه به درد هم خورد. البته ما از دوره فوق‌لیسانس تربیت معلم، وحدتمان را حفظ کرده‌ایم. در واقع هر ماه در خانه یکی جمع می‌شویم و نوبتی هم هست. حدود هفتاد نفر بودیم که بعضی‌ها نخواندند، عده‌ای فوت کردند، بعضی‌ها هم منتقل شدند و رفتند. ما در تهران، به طور ثابت بیست و دو نفر هستیم که شش نفر دکترا دارند و جامعه‌ای به نام «جامعه فارغ‌التحصیلان تعلیم و تربیت» تاسیس کردیم و رسماً هم به ثبت رساندیم. وقتی دور هم جمع می‌شویم، فقط بحث فرهنگی و تربیتی می‌کنیم و گاهی به مقامات فرهنگی و آموزشی، هم پیشنهاداتی هم می‌دهیم.

استاد، از دوره دکترای زبان و ادبیات فارسی در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران^{۲۵} بفرمائید؟

من در سال ۱۳۴۰، وارد دوره دکترای زبان و ادبیات فارسی شدم. در آن سال، بیست و سه نفر شرکت کرده بودند که سه نفر قبول شدند؛ دکتر محمد استعلامی^{۲۶}، سعید نجفی اسداللهی^{۲۷} و من. البته یکی از دوستان (اسمش یادم نیست) هم که شاگرد اول دانشکده ادبیات دانشگاه تهران بود،



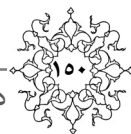
بدون کنکور آمد، ولی بعد رفت دکترای زبان‌شناسی گرفت. این را هم بگویم که در سال ۱۳۴۱، بیست و هفت نفر در آزمون دکترا شرکت کردند و سال ۱۳۴۲ هم سی و هشت نفر؛ که همه رد شدند. سال بعد از آن هم دوره فوق‌لیسانس گذاشته شد و بین کسانی که به این طریق عقب افتاده بودند، دکتر حسن انوری هم بود که سه سال از این طرف عقب ماند و دو سال هم فوق‌لیسانس وقتش را گرفت؛ یعنی شش سال بعد از من، به درجه دکترای زبان و ادبیات فارسی نائل شد. در این دوره، دو استاد ممتاز داشتیم که خیلی سطح بالا بودند. یکی دکتر محمد معین و دیگری استاد بدیع‌الزمان فروزانفر بود. دکتر معین از لحاظ پاک‌ی، طهارت، دل‌سوزی و این‌که از زمانی که به کلاس وارد می‌شد تا لحظه‌ای که بیرون می‌رفت؛ یک کلمه حرف غیر از درس نمی‌زد و عجیب کار می‌کشید و ما را شاد می‌کرد. استاد فروزانفر هم از این لحاظ که دریایی از معلومات بود و کلاسش بی‌نظیرترین کلاس بود. گمان می‌کنم تا قیامت، کلاسی به شیرینی، مفیدی و سودبخشی کلاس فروزانفر نخواهد آمد، چون خداوند آن استعداد، حافظه، سواد و احاطه بر علوم، فنون و معارف اسلامی و عرفان را به کسی نمی‌دهد.

آقای دکتر، از کلاس‌های استاد فروزانفر که به شکل خاصی برگزار می‌شد، بیشتر بفرمائید؟

کلاس‌های استاد فروزانفر به این صورت نبود که یکی دو سال برویم، بلکه با همه کلاس‌ها فرق می‌کرد. در کلاس ایشان، از دانشجوی یک ساله تا سی ساله بودند. در واقع افراد جدید با کسانی که عقب [افتاده بودند]، هم کلاس می‌شدند. به طور مثال خانمی بود که فامیلی‌اش توسلی بود و هفت سال بود که لیسانس را تمام نکرده بود. یک بار هم استاد گفت که استقامت را از ایشان یاد بگیرید! حتی زمانی که استاد فروزانفر فوت کرد، این خانم که اهل ارومیه بود، یک دانشگاه به نام استاد فروزانفر در آنجا احداث کرد.

از کسان دیگری که در کلاس‌های استاد فروزانفر شرکت می‌کردند، رضا ثقفی^{۲۸} (برادرزن امام خمینی)، دکتر خسرو فرشیدور^{۲۹} و دکتر اسماعیل حاکمی^{۳۰} هم بودند. حتی عده زیادی از استادان دانشگاه تهران که آن‌زمان مقام هم داشتند، سر کلاس ایشان می‌نشستند. به طور مثال، دکتر جمال رضائی (رئیس دانشکده ادبیات دانشگاه تهران) مثل یک شاگرد سر کلاس حاضر می‌شد. همین‌طور مهندس رضا گنجه‌ای^{۳۱} (رئیس دانشکده فنی دانشگاه تهران و سردبیر روزنامه باباشمل)، دکتر محسن ابوالقاسمی و مهرداد بهار^{۳۲} هم بودند.

در آن دوران، شش نفر بودیم که مورد توجه استاد قرار گرفته بودیم و اجازه داشتیم هفته‌ای یک روز (عصرهای چهارشنبه)، به منزل ایشان برویم. این شش نفر عبارت بودند از: محمدرضا شفیعی کدکنی^{۳۳}، دکتر داریوش صبور، دکتر حسن انوری، دکتر محمدحسین مصطفوی، حسن



مظلوم (بعداً اسمش را حسن بابک گذاشت) و من. ما شاگردان خاص استاد فروزانفر بودیم که بدون استثناء در تابستان و زمستان؛ هفته‌ای یک روز (خانه بیلاقی، قشلاقی داشت، یعنی یک خانه در خیابان بهار و یکی در نیاوران) خدمت ایشان می‌رفتیم و به ما محبت می‌کردند. من در سال ۱۳۴۴، امتحان درس استاد فروزانفر را دادم. البته آخرین جلسه درس ایشان، روز هجدهم اردیبهشت سال ۱۳۴۹ بود که من هم خدمت ایشان بودم و بعد فوت کردند. از اولین روز ورود به دورهٔ دکترا تا آخرین جلسه تشکیل درس استاد، حتی یک جلسه هم غیبت نکردم. البته چهار سال آن آموزش رسمی بود و پنج، شش سال، همین جوری برای استفاده [می‌رفتیم]، چون کلاس‌های ایشان، آموزنده و باارزش بودند.

لطفاً در مورد تدریس در دبیرستان‌های تهران، تا قبل از انتقال به دانشگاه، بفرمائید؟

من مدت خیلی کمی در تهران دبیر بودم و زود به دانشگاه منتقل شدم. اولین دبیرستانی که در آنجا تدریس کردم، دبیرستان بهمینار بود که منظر طباطبایی (برادرزاده صادق طباطبایی، رئیس مجلس سنا) رئیس آن بودند. سپس به دبیرستان عبرت رفتم که مدیرش خانم بیرشک (خواهر آقای بیرشک) بودند. بعد از آن، من را یک دفعه به مرکز تربیت معلم عاصمی (روبروی دانشگاه صنعتی شریف) منتقل کردند. مدتی در آنجا تدریس کردم و بعد منحل شد و من هم از وزارت آموزش و پرورش، به وزارت علوم منتقل شدم.

آقای دکتر، از چه سالی تدریس در دانشگاه تهران را آغاز نمودید؟

بنده همین که در سال ۱۳۴۰ در دورهٔ دکترای ادبیات فارسی قبول شدم، گروه ادبیات فارسی دانشگاه تهران، از من دعوت کرد که در دانشکده‌های مختلف دانشگاه تهران تدریس کنم. در واقع از ما سه نفر، یعنی دکتر نجفی اسداللهی، دکتر استعلامی و من دعوت به عمل آمد. در ابتدا، من را به دانشکده فنی و بعد به دانشکده‌های مدیریت، بازرگانی، کشاورزی و حقوق معرفی کردند. من به صراحت بگویم که غیر از دانشکده‌های هنرهای زیبا و علوم؛ در همه دانشکده‌های دانشگاه تهران تدریس کرده‌ام.

از تدریس در دانشکده فنی دانشگاه تهران بفرمائید؟

من هجده سال در دانشکده فنی دانشگاه تهران درس دادم و آغاز به کارم هم خیلی جالب بود. زمانی که دکتر مهدی محقق^{۳۴} رئیس گروه ادبیات فارسی بودند، به من زنگ زدند و گفتند که با شما کاری داریم. من رفتم و گفتند که شش ساعت درس در دانشکده فنی دانشگاه تهران داریم، شما وقت دارید که در آنجا تدریس کنید؟ اتفاقاً وقت داشتم و گفتم که بله. البته آن زمان دو ماه و



نیم از سال تحصیلی گذشته بود و استاد آن‌ها به فرانسه مسافرت کرده بود. [خلاصه] با یک معرفی‌نامه، نزد آقای زارعی (رئیس آموزش دانشکده فنی) رفتم و ایشان هم محبت کردند و یواشکی به من گفتند که بچه‌های این دانشکده، باهوش و نابغه هستند، ولی در عین حال، شلوغ و نآرام‌اند و باید حواستان را جمع کنید؛ چون قبل از شما، سه استاد ادبیات فارسی را بیرون کرده‌اند.

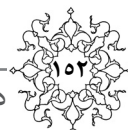
به هر حال سر کلاس آن‌ها رفتم. البته شش گروه برق، مکانیک، راه و ساختمان، شیمی، متالوژی و معدن را یکی کرده بودند که هر کدام پنجاه دانشجو داشتند و [روی هم] سیصد نفر بودند؛ البته آن‌ها را در سه کلاس صد نفری گذاشته بودند. وقتی وارد یکی از آن کلاس‌های صد نفری شدم، یک نفر از ته کلاس گفت که صلوات بلند (آن موقع صلوات فرستادن برای مسخره کردن بود، بر خلاف حالا که اگر کسی را دوست داشته باشند، صلوات می‌فرستند) ختم کنید و همه صلوات فرستادند که من را اذیت کنند. من هم به روی خودم نیاوردم و شروع به احوال‌پرسی با دانشجویان جلویی کردم. آن‌ها هم تعجب کردند که چقدر آدم عجیبی هستم.

گفتم که من می‌توانم در چند زمینه برای شما صحبت بکنم؛ اول درباره شعر نو، دوم در مورد جلال آل‌احمد، سوم در زمینه سبک‌های ادبی و چهارم درباره انواع شعر. دانشجویان گفتند که در مورد شعر نو صحبت کنید. بعد من یک ساعت و نیم در مورد شعر نو برایشان حرف زدم و عجیب هم منبر من گرفت و خوششان آمد. آن‌ها گفتند که قبل از شما، سه استاد آمدند که اولی از عربی‌های اول «گلستان»، دومی از «تاریخ بیهقی» و سومی در مورد دستور صحبت کرد که ما هم آن‌ها را هو کردیم و رفتند. الان هم خوشحال هستیم که شما آمده‌اید.

آن‌زمان ساواک، من را از بسیاری دانشکده‌ها ممنوع‌التدریس کرده بود، ولی زورشان به دانشکده فنی نمی‌رسید، چون در این دانشکده، اختیار دست بچه‌ها بود. رئیس دانشکده و مامور ساواک در دانشکده فنی، از دانشجویان می‌ترسیدند. بنابراین من هجده سال بدون مزاحم، در این دانشکده تدریس کردم. الان هم افتخار می‌کنم که بسیاری از دوستان من، همان دانشجویان دانشکده فنی هستند. اغلب روسای دانشکده فنی نظیر: دکتر محمد رحیمیان^{۳۵} (رئیس سابق دانشگاه تهران) و دکتر رضا فرجی دانا^{۳۶} شاگرد من بودند، چون غیر از من، هیچ استاد ادبیات فارسی دیگری را در آنجا نمی‌پذیرفتند.

از دوران تدریس در مدرسه عالی بازرگانی^{۳۷} (دانشگاه علامه طباطبایی کنونی) بفرمائید؟

این مدرسه، در واقع مدیر تربیت می‌کرد و دانشجویان آنجا هم مثل دانشکده فنی، بسیار باهوش، درس‌خوان و علاقمند بودند. البته از سال دوم، وزارت دارایی و سازمان برنامه و بودجه اینها را استخدام می‌کردند و به همین دلیل، [تعداد] داوطلبان این مدرسه، زیاد شده بود. در سه سال آخر



استقرار مدرسه عالی بازرگانی، دانشجویان را از میان [متقاضیان] کنکور انتخاب می‌کردیم و در سال آخر، از هشتاد و چهار نفر، یک نفر را گرفتیم؛ در صورتی که دانشکده فنی دانشگاه تهران که سخت‌ترین کنکور آن‌زمان را داشت، از هر شصت و چهار نفر، یک نفر را می‌گرفت. بنابراین دانشجویان فوق‌العاده‌ای به آنجا راه یافتند. نتیجه‌اش هم این شد که امروز در سطح مدیریت، وزارت، وکالت، سفارت و مدیر عاملی شرکت‌ها و کارخانه‌ها؛ هیچ‌یک از موسسه‌ها، حتی دانشگاه تهران به پای آن نمی‌رسد. من در کابینه اکبر هاشمی رفسنجانی، سیزده شاگرد داشتم که دو نفر معاون رئیس جمهور بودند؛ یعنی سیدمحمد میرمحمدی^{۳۸} که معاون رئیس جمهور و رئیس سازمان امور اداری و استخدامی کشور بودند و نیز مسعود روغنی زنجانی^{۳۹} که معاون رئیس جمهور و رئیس سازمان برنامه و بودجه بودند. من در تهران، بیست هزار شاگرد دارم. رابطه من با شاگردانم، همیشه بر دو اصل احترام و محبت متقابل استوار است. شاگردان را مثل فرزندان خود دوست دارم و آن‌ها هم برای من، احترام پدری قائل‌اند.

استاد، شما پیش از انقلاب، مدتی تدریس را کنار گذاشتید، دلیل آن چه بود؟

زمانی که از آموزش و پرورش به وزارت علوم منتقل شدم، از سال ۱۳۴۶ تا ۱۳۵۱، در مدرسه عالی بازرگانی درس می‌دادم، ولی برای تبدیل وضعیت استخدامی من به رسمی، اقدامی نشده بود. در سال ۱۳۵۱، پیشنهاد کردند که من را استادیار بکنند و وزارت علوم هم تصویب کرد و پایه یک استادی برای من صادر کردند. گویا آن‌زمان رسم بود که هر کسی استخدام می‌شد، بایستی به ساواک اطلاع می‌دادند تا تأیید می‌شد. درمورد من به ساواک نوشتند و ارتشید نعمت‌الله نصیری^{۴۰} در جواب نامه پیشنهاد استادیاری بنده، نوشته بود که ایشان حق تدریس در هیچ‌یک از دانشگاه‌ها و مدارس عالی ایران را ندارند.

خوب مدرسه عالی بازرگانی در آن سال، رئیسی به نام مرحوم محمدعلی احمدی^{۴۱} داشت که در ظاهر آدم خوبی بود، ولی بسیار ترسو و سخت تحت‌تأثیر ساواک بود. بعد که ساواک جواب نامه را داد، احمدی برای من ابلاغ اخراج صادر کرد. من هم گفتم که ساواک به شما نوشته من صلاحیت تدریس ندارم، ولی معنی‌اش این نیست که من را اخراج بکنید، بلکه شما می‌توانید کار پژوهشی یا فعالیت در کتابخانه را به من محول کنید. گفتم که نه، شما بایستی از آقای ثابتی (رئیس ساواک تهران) یا از سرلشکر حسن مقدم^{۴۲}، نامه بیاورید. گفتم که می‌دانی معنی این حرف چی است؟ معنی‌اش این است که من بروم با آن‌ها همکاری بکنم و اگر من اهل همکاری بودم، کارم به اینجا نمی‌کشید.

[خلاصه] من تدریس را رها کردم و چهار سال نرفتم و به تألیف روی آوردم. این قضیه را فقط با دکتر حسن انوری در میان گذاشتم و ایشان از من دعوت کردند که در تألیف کتاب‌های

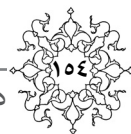


درسی همکاری بکنم. بعد در زمینه کتاب‌های فارسی و دستور کار کردیم و هجده جلد کتاب، برای مقاطع مختلف تحصیلی، از راهنمایی تا دانشسرا تألیف کردیم.

استاد، شما مدتی ریاست مدرسه عالی بازرگانی را بر عهده داشتید، چه طور به این سمت انتخاب شدید؟

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، مهندس مهدی بازرگان^{۴۳} به دانشگاه‌ها و مدارس عالی ابلاغ کرد که دولت در انتخاب ریاست آن مراکز، دخالت نمی‌کند و اساتید باید از میان دانشجویان و کارمندان، فردی را به عنوان رئیس انتخاب نمایند. بعد در همه دانشگاه‌ها و مدارس عالی، شورای مدیریت تشکیل شد. به طور مثال، در دانشگاه تربیت معلم، هجده نفر بودند؛ یعنی شش دانشجوی، شش استاد و شش کارمند که از این تعداد، دوازده نفر به دکتر جعفر شعار^{۴۴} رأی دادند و ایشان رئیس آنجا شدند. در دانشگاه مشهد، از هجده نفر، پانزده نفر به دکتر سیروس سهامی^{۴۵} رأی داده بودند. من تنها فرد در ایران بودم که همه اعضای انتخاب‌کننده در مدرسه عالی بازرگانی، به اتفاق آراء به من رأی داده بودند. در واقع هفت نفر از اعضای انجمن اسلامی که برگزیده تمام دانشجویان مدرسه عالی بازرگانی بودند و یازده نفر نماینده کارمندان، به من رأی داده بودند. سی و چهار نفر عضو هیئت علمی بودند که سی نفر از آن‌ها به فرصت مطالعاتی رفته بودند و بقیه به من رأی دادند. در واقع فقط خودم به خودم رأی نداده بودم. بعد از آن، به اتفاق آراء از سوی کارمندان، دانشجویان و اعضای هیئت علمی؛ به ریاست مدرسه عالی بازرگانی انتخاب شدم.

من مدتی در سمت ریاست فعالیت کردم و مشکلاتی بود که تا حدودی آن‌ها را برطرف کردم. به طور مثال یکی از مسائل این بود که دو تا اطلاق پر از اسلحه‌های مجاهدین، سه تا اطلاق اسلحه مربوط به اکثریت و فدائیان و یک اطلاق هم در اختیار نیروهای اسلامی بود و هر لحظه احتمال برخورد وجود داشت؛ البته سعی کردم با آن‌ها طوری رفتار کنم که برخوردی پیش نیاید. بعد از مدتی دیدم که ادامه خدمت من در مدرسه عالی بازرگانی، میسر نیست و استعفا دادم. البته در ابتدا دکتر علی شریعتمداری^{۴۶} (وزیر فرهنگ وقت) نپذیرفتند، ولی بعد اصرار کردم و دو هفته به شهر درگز پیش خواهرم رفتم و فکر کردم که برایم جانشینی فرستاده‌اند، ولی دیدم که نفرستاده‌اند. سپس دو هفته به خلخال رفتم و ناچار شدند که برایم جانشین بگذارند. بعد از یک ماه، استعفا می‌را پذیرفتند.



آخرین سال تدریس شما هم در مدرسه عالی بازرگانی یا همان دانشگاه علامه طباطبایی بود؟

بله، چون محیط آنجا را دوست داشتم، به خاطر همکاران و دانشجویان، هفته‌ای دو ساعت درس می‌دادم. آخرین کلاس درس را هم در دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبایی (الان در چهار راه بخارست است)، به پایان بردم. به دانشجویان هم گفتم که امروز، آخرین روز معلمی من هست و از سال آینده، دیگر درس نخواهم داد.

من از اول ابتدائی تا دورهٔ دکترای ادبیات فارسی را تدریس کردم و همیشه هم معلم موفق بودم. بنده از معلمان نادری در ایران هستم که از شغل خودم راضی‌ام و اگر در روز قیامت، خداوند متعال بندگان را آزاد بگذارد که شغل انتخاب نکنند، می‌گویم که می‌خواهم معلم بشوم؛ چون به این شغل عشق و علاقه دارم.

استاد، از چه تاریخی به همکاری با موسسه لغت‌نامه دهخدا^{۴۷} پرداختید؟

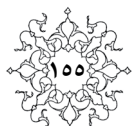
در سال ۱۳۴۰، سه ماه بعد از اینکه در دورهٔ دکترای ادبیات فارسی دانشگاه تهران پذیرفته شدم؛ دکتر محمد معین (آن‌زمان در دانشگاه استاد دستور بودند) از ما سه نفر، یعنی دکتر نجفی اسداللهی، دکتر استعلامی و بنده دعوت کردند در تألیف «لغت‌نامه دهخدا» همکاری کنیم. ایشان در آن‌زمان، رئیس موسسه لغت‌نامه دهخدا بودند. بنابراین من از آذر ۱۳۴۰، به افتخار همکاری با هیئت مولفان این موسسه، ناقل شدم.

در ابتدا توسط کدام یک از اساتید، آموزش‌های لازم را فرا گرفتید؟

من حدود هفت، هشت ماه زیر نظر دکتر محمد دبیرسیاقی^{۴۸} و مرحوم محمد پروین گنابادی^{۴۹} کارآموزی کردم و کار یاد گرفتم و بعد از یک سال، تألیف را آغاز کردم. از سال ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۹ که تألیف لغت‌نامه تمام شد، بیست و چهار جلد از دویست و بیست و دو مجلد «لغت‌نامه دهخدا» را به تنهایی تألیف کردم و در بعضی از مجلدات، با دوستان دیگر همکاری کردم. به طور مثال دوستی بود که چهل صفحه نوشته و بعد این موسسه را ترک کرده بود؛ من کارش را ادامه دادم و آن جلد را به پایان رساندم.

با «لغت‌نامه فارسی» نیز از ابتدای تألیف آن همکاری داشتید؟

بله، در سال ۱۳۵۹ که «لغت‌نامه دهخدا» تمام شد، دکتر دبیرسیاقی با همکاری دکتر سیدجعفر شهیدی^{۵۰}، دستور تهیه فیش‌های جدیدی برای «لغت‌نامه فارسی» را دادند؛ به طوری که بعد از اتمام «لغت‌نامه دهخدا»، هشتصد هزار فیش جدید، از متون معتبر داشتیم. پس شروع کار، با



همان فیش‌ها بود، به اضافه متن اصلی «لغت‌نامه دهخدا». در واقع «لغت‌نامه دهخدا» را به عنوان متن اصلی قرار دادیم و با استفاده از فیش‌هایی که موجود بود، به اضافه فیش‌هایی که بعد از آن توسط فیش‌نویسان نوشته شدند؛ به تألیف «لغت‌نامه فارسی» پرداختیم. البته کار تهیه فیش، تا امروز هم ادامه دارد.

چند جلد از «لغت‌نامه فارسی» زیر نظر شما تهیه شده است؟

تألیف بیست و سه جلد از چهل و دو جلدی که تاکنون منتشر شده، بر عهده من بوده است. در حال حاضر هم مشغول تألیف حرف «ب» هستیم، یعنی از کلمه «با» شروع کرده‌ام و به کلمه «باد» وزیدن رسیده‌ام.

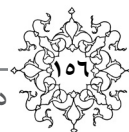
آقای دکتر، از همکارانتان در موسسه لغت‌نامه دهخدا، بیشتر بفرمائید؛ از استاد پروین گنابادی، دکتر دبیرسیاقی و دکتر شهیدی؟

من در تألیف لغت‌نامه، مرهون لطف، محبت، راهنمایی و بزرگواری چند تن از بزرگان بوده و هستم. استاد پروین گنابادی، اهل گناباد بود. مردی بسیار مهربان، پاک، منزّه، مودب، با فرهنگ و باسواد بود. او برای ماها که تازه‌کار بودیم، مثل پدر بود. زمانی که اشتباه یا غلط در کار ما وجود داشت، با خونسردی بسیار، ادب و تواضع راهنمایی می‌کرد یا تذکر شفاهی می‌داد یا یادداشت می‌نوشت. من در زندگی‌ام خیلی از ایشان درس گرفتم. نسبت به دکتر دبیرسیاقی هم، در عرض چهل و هفت سال اخیر، همیشه احساس شاگردی کرده و می‌کنم. مرد بسیار بزرگوار، مودب، باسواد، پرکار، خیرخواه و عاشق لغت‌نویسی هستند. «لغت‌نامه فارسی»، بیشتر از همه، مرهون همت و پشتکار ایشان است که دارند کارها را به پیش می‌برند.

کار در موسسه لغت‌نامه دهخدا چه ویژگی‌های خاصی دارد؟

این موسسه، تنها جایی در ایران است که کار دسته‌جمعی انجام می‌دهد و به ثمر هم نشسته است. البته این امر در اثر حسن نیت و پاکی اندیشه بنیان‌گذار آن، یعنی علامه علی‌اکبر دهخدا^{۱۵} است. بسیاری از گروه‌ها در زمینه‌های مختلف، به تحقیق دسته‌جمعی پرداختند، ولی به جایی نرسیدند و آن را در نیمه راه رها کردند. «لغت‌نامه دهخدا» اولین کار دسته‌جمعی تحقیقی بود که به نتیجه رسید. وجود علامه دهخدا در آغاز کار، حضور دکتر معین بعد از ایشان و پس از آن، وجود دکتر شهیدی؛ موجودیت این موسسه تحقیقی را تداوم بخشیده است.

همکاران در این موسسه، رابطه تنگاتنگ و صمیمانه‌ای با دکتر شهیدی دارند. ایشان نسبت به کوچک‌ترها، احساس پدر و فرزندی و نسبت به همکاران، نسبت برادری دارند و برای بزرگان



هم احترام خاصی قائل هستند. در اینجا هیچ صدر و ذیلی در کار نیست و همه مثل برادران مهربان و اعضاء یک خانواده، گرم و صمیمانه به همکاری مشغول هستند. تنگ‌نظری، مطامع شخصی و اغراض خصوصی در تألیف لغت‌نامه دخالتی ندارد. ما چه قبل و چه بعد از انقلاب، به کار خودمان مشغول بوده و هستیم و با هیچ‌یک از مقامات و نهادها، درگیری نداریم. فقط دانشگاه تهران از محل اعتبارات دانشگاه یا از محل فروش «لغت‌نامه دهخدا» و «لغت‌نامه فارسی»؛ حقوق مولفان و کارمندان و هزینه‌های تألیف را پرداخت می‌کند. پس این موسسه یک محیط علمی و تحقیقی صمیمانه‌ای است که نظیر آن را نمی‌توانیم در هیچ جا ببینیم.

شخصیت دکتر شهیدی هم بسیار خاص است. ایشان بیشتر از چهل سال است که در اینجا کار می‌کنند و تا امروز شاید یک ساعت حق ریاست نگرفته‌اند و حق تألیف هم نمی‌گیرند. در دوره شاه، حق ریاست در این موسسه، بیست هزار تومان بود و با این پول می‌شد یک خانه خرید. این [مسائل] برای من، درس عبرت شده و شخصیت من را ساخته است. این محیط، یک محیط سالم علمی است.

آقای دکتر، اولین اثر تألیفی شما هم یکی از مجلدات «لغت‌نامه دهخدا» است؟

بله، اولین تألیف من، مربوط به موسسه لغت‌نامه دهخدا است. در واقع سال اول که استاد عزیز و فقیدم، مرحوم دکتر معین من را به اینجا دعوت کردند، به تألیف نپرداختم و در سال دوم، تألیف را آغاز کردم و حرف «ر» را به نگارش درآوردم و این مجلد از مجلدات «لغت‌نامه دهخدا»، اولین تألیف من به شمار می‌رود.

در مورد کتاب «ادب و نگارش»^{۵۲} بفرمائید، چه طور به رشته تحریر درآمد؟

زمانی که در دانشکده فنی دانشگاه تهران تدریس می‌کردم، شروع به نوشتن این کتاب کردم. دلیلش این بود که دانشجویان آن دانشکده، خیلی باهوش بودند و هر جزوه و کتابی که می‌بردم، نمی‌پذیرفتند و افزون طلب بودند. پس ناچار شدم جزوه‌ای تهیه کنم که بعد آن را به کتاب «ادب و نگارش» تبدیل کردم. این کتاب برای اولین بار، سال ۱۳۵۰، در مدرسه عالی بازرگانی چاپ و فروردین ۱۳۵۱ توزیع شد. البته الان، به چاپ دهم رسیده است.

در مورد آثاری که به صورت مشترک با دکتر انوری منتشر کردید، بفرمائید؟

من و دکتر انوری، کتاب‌های درسی بسیاری تألیف کردیم که تعدادشان زیاد است. در واقع شروع به همکاری با انتشارات فاطمی کردیم و «دستور زبان فارسی (جلد ۱)»^{۵۳} و «دستور زبان فارسی (جلد ۲)» را نوشتیم. جلد اول به چاپ سی‌ام و جلد دوم به چاپ بیست و هشتم رسیده است.



در مورد انگیزه نگارش کتاب «دستور زبان ترکی به فارسی»^{۴۴} بفرمائید؟

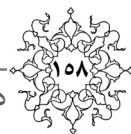
این کتاب، یک دوره کامل دستور زبان فارسی، به همراه یک دوره کامل دستور زبان ترکی است. علاوه بر این، دو دستور زبان را مقایسه کرده‌ام. البته صد و بیست صفحه دستور زبان ترکی، برای دختران و پسرانی که دانشجوی دانشگاه‌های آذربایجان، زنجان و ... هستند و نیز دخترانی که عروس یا پسرانی که داماد خانواده ترک‌زبان هستند؛ در این کتاب است که بسیار کاربردی می‌باشد.

استاد، مهم‌ترین تألیف شما، کتاب «دستور تاریخی فعل»^{۴۵} است. لطفا در مورد پیشینه انتشار این اثر، بفرمائید؟

بله، این کتاب از بقیه آثارم مهم‌تر است. من از سال ۱۳۴۰ تا ۱۳۸۰ روی آن کار کردم، یعنی دقیقاً چهل سال. دو، سه ماه بعد از این که در دوره دکتری ادبیات فارسی قبول شدم، دکتر معین از من پرسیدند که شما چه برنامه‌ای برای [موضوع] پایان‌نامه دکترا در نظر گرفته‌اید؟ من هم گفتم که موضوعی انتخاب نکرده‌ام و می‌خواستم از جناب عالی بپرسم. گفت که روی «فعل» کار نشده است و این موضوع را کار کنید، چون من برای «اسم» پنج تا کتاب نوشته‌ام، «قید» را دکتر فرشیدور و «ضمیر» را هم دکتر محمود نشاط^{۴۶} گرفته است. بنابراین روی «فعل» کاری نشده است. من هم گفتم که چشم استاد و نام پایان‌نامه من، «اقسام فعل به اعتبار زمان» شد.

خوب مرحوم دکتر معین، حدود سه، چهار سال بنده را راهنمایی فرمودند و بعد سکنه کردند و چهار سال و نیم هم در اغماء بودند. در آن فاصله، مرحوم دکتر محمد مقدم^{۴۷} را به جای ایشان، به عنوان استاد راهنمای من مشخص کردند. من در سال ۱۳۴۴ فارغ‌التحصیل شدم و در ۱۳۴۶ از پایان‌نامه دفاع کردم. سپس انتشارات دانشگاه تهران از این اثر خوشش آمد و با من قرارداد بست که آن را چاپ بکند؛ منتها من با ساواک درگیری پیدا کردم و از دانشگاه اخراج شدم. در همان سال‌ها هم ساواک، برادرم که دانشجوی دندانپزشکی بود را گرفت و مدت‌ها در زندان اوین بود و من هم گرفتار شدم و توانستم قرارداد با دانشگاه تهران را انجام بدهم. بعد از آن، نامه فرستادند که اگر قرارداد را در زمان معین انجام ندهید، آن را لغو می‌کنیم و این کار را هم کردند.

بعد از برطرف شدن گرفتاری‌هایم، فکر کردم که درباره فعل، بیشتر کار کنم؛ یعنی همه مسائل مربوط به آن، مثل اقسام فعل به اعتبار زمان، فاعل، مفعول، وجه و ... را آماده کنم، البته مطالب را در هفتادوپنج هزار فیش نوشته بودم. در سال ۱۳۸۰، نشر قطره این کتاب را با عنوان «دستور زبان فارسی فعل» چاپ کرد. البته اول، پنج هزار صفحه بود که گفتند به فروش نمی‌رسد و آن را در دو هزار صفحه خلاصه کردم که در دو جلد منتشر شد. این کتاب در همان سال انتشار، به عنوان کتاب سال برگزیده شد.



دانشگاه تهران زمان که دکتر فرجی دانا رئیس و دکتر محمد رحیمیان هم معاون بودند، با دعوت‌نامه رسمی دکتر شفیعی کدکنی و دکتر حسن انوری، به مناسبت تألیف کتاب «دستور زبان فارسی فعل» و هفتاد و پنجمین سال تولدم؛ جشنی ترتیب داد. حدود پانزده نفر از اساتید سخنرانی کردند و من را شرمنده لطف و بزرگواری خود نمودند و هدیه‌های فراوانی از طرف دوستان، شاگردان و استادان به من اهداء شد و مراسم گرم و صمیمانه‌ای بود. صاحب‌نظران معتقدند که تا حالا در هیچ یک از زمینه‌های دستور، کار اساسی، ارزنده و مهمی به اندازه «دستور زبان فارسی فعل» صورت نگرفته است. البته بعدها که دیدم همه نمی‌توانند از این کتاب استفاده بکنند، آن را در پانصد صفحه خلاصه کردم و نامش را هم «فعل» گذاشتم که نشر قطره آن را چاپ کرد.

کتاب «گلستان سعدی»^{۵۸} آخرین اثری است که تاکنون منتشر نموده‌اید، دربارهٔ این کتاب بفرمائید؟

بله، این آخرین تألیف من است. «گلستان سعدی» را با استفاده از همه کتاب‌هایی که تحقیقاتی درباره شخصیت سعدی، گلستان و آثار دیگر او داشتند، در پانصد و هشتاد صفحه منتشر کردم. این کتاب، در اردیبهشت ماه امسال درآمد و اول تیر ماه تمام شد، یعنی تمام نسخه‌هایش در عرض دو ماه تمام شدند. این اثر، پنجاه و نهمین تألیف من است.

آقای دکتر، چه آثاری را در دست چاپ و انتشار دارید؟

یکی کتاب گزیده اشعار است که بخشی از اشعارم مربوط به دوره شاه و انتقاد تند و شدید سیاسی و بخشی هم مربوط به بعد از انقلاب است. گزیده‌ای را آماده کرده‌ام و به یکی از ناشران داده‌ام که برای چاپ بررسی کنند. کتاب دیگرم، خاطراتم^{۵۹} است که سیصد و پنجاه صفحه از آن را نوشته‌ام. خاطرات من در ایران، در بین معلمان و دبیران، کم‌نظیر است، چون یک بچه دهاتی بی‌پناه و بی‌کس بودم که توانستم تا مدارج عالی پیش بروم. همین‌طور به دعوت دکتر معین، به عضویت موسسه لغت‌نامه دهخدا درآمدم. من در زندگی‌ام، دو افتخار بزرگ دارم؛ یکی این که معلم هستم و دیگر این که عضو مولفان لغت‌نامه دهخدا هستم.

آقای دکتر احمدی، اگر مطلب و صحبت خاصی دارید، بفرمائید؟

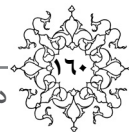
من عرض دیگری ندارم و از شما تشکر می‌کنم و برایتان آرزوی تندرستی و سرفرازی دارم.



استاد، من هم خیلی خیلی تشکر می‌کنم که دعوت ما را پذیرا شدید. مطمئناً صحبت‌های شما مورد استفاده محققان و پژوهشگران قرار خواهد گرفت.
خواهش می‌کنم، من هم سپاسگزارم.

پی‌نوشتها

۱. کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، کارشناس مسئول سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران. pe_salehi@yahoo.com
۲. اداره آرشبو شفاهی: این اداره از سال ۱۳۷۲، در مدیریت خدمات آرشبوی که یکی از مدیریت‌های سازمان اسناد ملی ایران (سازمان اسناد و کتابخانه ملی کنونی) بود، شروع به فعالیت نمود و مصاحبه با شخصیت‌های علمی، سیاسی، فرهنگی و هنری منشاء اثر در تاریخ معاصر را دستور کار خود قرار داد. اداره آرشبو شفاهی پس از ادغام سازمان اسناد ملی با کتابخانه ملی ایران در ۱۳۸۱ و شکل‌گیری تشکیلات جدید، تحت‌عنوان گروه اطلاع‌رسانی منابع دیداری- شنیداری در اداره کل اطلاع‌رسانی و ارتباطات، به فعالیت‌های خود ادامه داد و تاکنون با بیش از ۶۰۰ شخصیت معاصر، بالغ بر ۲۰۰۰ ساعت مصاحبه صوتی و تصویری انجام داده است. مصاحبه‌های ضبط شده در این گروه، پس از گفتارنویسی، فهرست‌نویسی شده و جهت استفاده پژوهشگران آماده می‌گردد. مصاحبه با تعدادی از شخصیت‌ها نیز جهت انتشار به صورت کتاب، با مجوز شورای انتشارات سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران؛ آماده‌سازی، چاپ و منتشر می‌گردد.
۳. گیوی (شهر): شهری است در بخش مرکزی شهرستان کوثر استان اردبیل که شامل دو منطقه به نام‌های گیوی علیا و گیوی سفلی می‌باشد. اهالی شهر و روستاهای اطراف، این شهر را «کویو Kuyyu» تلفظ می‌کنند. این واژه در زبان ترکی به معنی آبادی است و در عنوان برخی از روستاهای ترکیه به صورت پسوند آمده است. این شهر دارای طبیعت بی‌ظنری است و جمعیت آن در سال ۱۳۸۳، برابر با ۶۸۰۵ نفر بوده است. (Accessed, March, ۲۰۱۶). <http://fa.wikipedia.org>
۴. صادق خلخالی (۱۳۰۵-۱۳۸۲): وی در خلخال متولد شد. پس از تحصیلات مقدماتی، به حوزه علمیه قم رفت و تحصیلاتش را تا اخذ درجه اجتهاد، به پایان برد. خلخال فعالیت‌های سیاسی‌اش را با هواداری از جمعیت فدائیان اسلام آغاز کرد و پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، چند بار دستگیر و زندانی شد. پس از انقلاب، به عنوان حاکم شرع دادگاه‌های انقلابی منصوب شد. وی با محاکمه سران رژیم پهلوی، شهرتی جهانی یافت. پس از آن، به عنوان حاکم شرع، به شهرهای مختلف سفر کرد. همچنین دو دوره نماینده مجلس شورای اسلامی و یک دوره نماینده مجلس خبرگان رهبری بود. خلخالی خاطرات خود را در ۲ جلد منتشر نموده است. همان.
۵. برات زنجانی (۱۳۰۳-): وی در خلخال متولد شد. تحصیلاتش را تا سیکل اول متوسطه در زادگاهش فرا گرفت و سپس جهت ادامه تحصیل به تبریز رفت و لیسانس زبان و ادبیات فارسی گرفت. پس از آن، راهی تهران شد و به اخذ درجه فوق‌لیسانس و دکترای ادبیات فارسی نائل آمد. مدتی دبیر دبیرستان‌های خلخال و رئیس فرهنگ این شهرستان بود و پس از اخذ دانشنامه دکترا به دانشگاه تهران منتقل شد و بعد از طی دوره‌های استادی و دانشیاری، به مقام استادی رسید. از آثار و تألیفات اوست: «تصحیح دیوان اسیری لاهیجی»، «گلستان سعدی (متن علمی و انتقادی)» و «برگزیده مثنوی‌های حکیم سنایی غزنوی». <http://khalkhalim.com> (Accessed, March, ۲۰۱۶)
۶. زرچ آباد (روستا): این روستا در بخش فیروزآباد شهرستان کوثر اردبیل واقع شده است. به دلیل مهاجرت مردم از این روستا، جمعیت آن بسیار کم شده است. (Accessed, March, ۲۰۱۶). <http://fa.wikipedia.org>
۷. بیوک السی (?): وی دکترای فیزیک و عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد - واحد تهران شمال است. همچنین از اعضای هیئت موسس انجمن فیزیک ایران در دهه چهل به شمار می‌رود. (Accessed, March, ۲۰۱۶). <http://fa.wikipedia.org>
۸. دانشکده ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی دانشگاه تبریز: یکی از دانشکده‌های زیر مجموعه این دانشگاه است. این دانشکده هم‌زمان با تأسیس دانشگاه تبریز و به عنوان نخستین دانشکده این دانشگاه، در سال تحصیلی ۱۳۲۷-۱۳۲۶ با عنوان «دانشکده ادبیات و علوم انسانی» شکل گرفت. دانشکده ادبیات ابتدا فعالیت آموزشی خود را در دو رشته تحصیلی «زبان و ادبیات فارسی» و «تاریخ و جغرافیا» با جذب ۸۴ دانشجو آغاز کرد. این دانشکده در اسفند سال ۱۳۶۷ به دو دانشکده «ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی» و «علوم انسانی و اجتماعی» تفکیک شد. همچنین از همان سال در دوره کارشناسی‌ارشد و دکترا، به پذیرش دانشجو اقدام



نمود. همان.

۹. عبدالرسول خیام‌پور (۱۲۷۷-۱۳۵۷): نام اصلی وی عبدالرسول طاهمازاده بود. وی در تبریز متولد شد. پس از طی تحصیلات مقدماتی در زادگاهش، به ترکیه رفت و از دانشکده ادبیات استانبول دانشنامه دکترا گرفت. مدت‌ها معاون دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز بود و در سال ۱۳۴۸، به استادی ممتاز این دانشگاه منصوب شد. مهم‌ترین اثر وی، «فرهنگ سخنوران» است که مرجعی موثق برای پژوهندگان ادبیات ایران به شمار می‌رود. سایر آثار او عبارت است از: «دستور زبان فارسی»، «رساله یوسف و زلیخا» و ترجمه «مجمع‌الخواص». دانشنامه دانش‌گستر، ج ۷، همان، ص ۶۲۳.

۱۰. سیدحسن قاضی طباطبایی (۱۲۹۵-۱۳۴۶): وی در تبریز، در یک خانواده روحانی متولد شد. پس از طی تحصیلات ابتدائی و متوسطه، وارد دانشگاه تهران شد و موفق به دریافت دانشنامه دکترا زبان و ادبیات فارسی گردید. پس از آن به تدریس در دانشگاه تبریز پرداخت و به استادی کرسی زبان عربی در دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز منصوب شد. مقالات تحقیقی وی در نشریه دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز و کتابخانه ملی تبریز چاپ می‌شد. از جمله آثار و تألیفات اوست: «تجر به الاحرار و تسلیه الابرار» و «تعلیقات و حواشی تجارب‌السلف». زندگینامه و خدمات علمی و فرهنگی سیدحسن قاضی طباطبایی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۴، صص ۱۳-۱۸.

۱۱. حسن انوری (۱۳۱۲-): وی در تکاب متولد شد. پس از طی دوره ابتدایی و متوسطه، به استخدام وزارت آموزش و پرورش درآمد و تا سال ۱۳۳۷ به تدریس در دبیرستان‌های تکاب پرداخت. سپس به تبریز منتقل شد و به تحصیل در دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز مشغول شد و در ۱۳۴۰ لیسانس ادبیات فارسی گرفت. پس از آن، ضمن همکاری با سازمان لغت‌نامه دهخدا و سازمان کتاب‌های درسی، در ۱۳۴۶ دانشنامه فوق‌لیسانس و در ۱۳۵۰ دانشنامه دکترای زبان و ادبیات فارسی دریافت کرد و به دانشگاه تربیت معلم منتقل شد و تا مرحله استادی پیش رفت. از آثار و تألیفات اوست: «فرهنگ بزرگ سخن»، «اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی»، «دستور زبان فارسی» و «صدای سخن عشق». سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، گروه اطلاع‌رسانی منابع دپداری-شنیداری، مصاحبه با حسن انوری، شماره ۲۸۲، پیمانه صالحی، ۱۳۷۶/۵/۲۵ و دانشنامه دانش‌گستر، ج ۳، همان، ص ۲۵۵.

۱۲. عبدالعظیم قریب (۱۲۵۸-۱۳۴۶): وی در قریه گرگان، از توابع آشتیان متولد شد. مقدمات زبان عربی و فارسی را در زادگاهش آموخت. در سال ۱۳۱۱ به تهران آمد و نزد اساتید بزرگ آن روزگار، به تحصیل و فراگیری زبان و ادبیات عرب، هیئت و نجوم پرداخت. زبان فرانسه را هم در مدرسه دارالفنون فرا گرفت. قریب در ۱۳۱۷ به استخدام وزارت معارف درآمد و در مدرسه علمیه، به تعلیم دانش‌آموزان مشغول شد. پس از آن، در مدرسه دارالفنون و دارالمعلمین مرکزی به تدریس ادبیات فارسی پرداخت. هنگامی که دانشگاه تهران تاسیس شد، وی از اولین کسانی بود که به مقام استادی برگزیده شد. البته بعدها به عضویت فرهنگستان ایران نیز درآمد. مرسلوند، حسن. زندگینامه رجال و مشاهیر ایران، تهران: الهام، ۱۳۷۵، ج ۴، صص ۳۰۰-۳۰۱.

۱۳. پرویز نائل خانلری (۱۲۹۲-۱۳۶۹): وی در تهران دیده به جهان گشود. پس از آن‌که علوم ابتدایی و متوسطه را به پایان رساند، وارد دانشکده ادبیات گردید و به تحصیل پرداخت و لیسانس خود را اخذ کرد. آن‌گاه به استخدام وزارت فرهنگ درآمد و مامور تدریس در دبیرستان‌های رشت شد. سپس به تهران منتقل گردید و به تدریس اشتغال ورزید. علاوه بر این، دوره دکترای زبان و ادبیات فارسی را پی گرفت و به دریافت درجه دکترا نائل آمد. همچنین استاد دانشگاه تهران، وزیر فرهنگ و سناتور انتصابی بود. علاوه بر این، سال‌ها مجله «سخن» را منتشر می‌نمود و نیز بنیاد فرهنگ ایران را با همکاری عده‌ای از پژوهشگران تاسیس کرد. از جمله آثار و تألیفات اوست: «زبان‌شناسی و زبان فارسی»، «مخارج الحروف» و «ماه در مرداب». برقی، سیدمحمدباقر. سخنوران نامی معاصر ایران، تهران: نشر خرم، ۱۳۷۳، ج ۲، صص ۱۲۵۴-۱۲۵۶ و میرانصاری، علی. اسنادی از مشاهیر ادب معاصر ایران، تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، ۱۳۸۲، دفتر پنجم، ص ۱۶۹ و عاقلی، ج ۳، همان، ص ۱۵۹۷.

۱۴. محمد معین (۱۲۹۶-۱۳۵۰): وی در رشت در خانواده‌ای روحانی متولد شد. پس از طی دوره ابتدائی و متوسطه، وارد دانشکده ادبیات و دانشسرای عالی، در رشته ادبیات و فلسفه شد و موفق به اخذ لیسانس گردید. در سال ۱۳۱۸ در دوره دکترای زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران پذیرفته شد و با دفاع از پایان‌نامه‌اش، به عنوان نخستین دکتر در رشته‌های غیرپزشکی در ایران، شناخته شد. در ۱۳۲۵ به همکاری با مرحوم علی‌اکبر دهخدا جهت تهیه «لغت‌نامه دهخدا» پرداخت و پس از آن، بنا بر وصیت علامه دهخدا، به ریاست امور علمی سازمان لغت‌نامه دهخدا منصوب گشت و تا آخر عمر نیز مدیریت این موسسه را بر عهده داشت. دکتر معین در ۱۳۴۵ دچار بیهوشی شد و به حالت اغما فرو رفت و پنج سال بعد به رحمت ایزدی پیوست. از آثار و تألیفات اوست: «آیینه سکندر»، «حافظ شیرین سخن» و «مزدیسنا و تاثیر آن در ادب فارسی». سازمان اسناد کتابخانه ملی ایران، همان، مصاحبه با مهدخت معین، شماره ۹۴۰، پیمانه صالحی، ۱۳۸۶/۶/۳۱ و <http://icps.ut.ac.ir> (Accessed, April, 2016)



۱۵. منوچهر مرتضوی (۱۳۰۸-۱۳۸۹): وی در تبریز به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی را در زادگاهش و دبیرستان را در تهران گذراند. پس از آن وارد دانشکده ادبیات دانشگاه تهران شد و دانشنامه کارشناسی گرفت. در سال ۱۳۳۷ با دفاع از رساله خود با عنوان «اوضاع ادبی آذربایجان در عصر ایلخانان»، در همان رشته دانشنامه دکترا اخذ کرد و در ۱۳۴۳ به استادی دانشگاه تبریز رسید. وی بانی «موسسه تاریخ و فرهنگ ایران» از موسسه‌های وابسته به دانشگاه تبریز بود. همچنین مدت یک سال ریاست دانشگاه تبریز را بر عهده داشت. از آثار و تألیفات اوست: «مکتب حافظ»، «مسائل عصر ایلخانان»، «زبان دیرین آذربایجان» و «چراغ نیم‌مرده». دانشنامه دانشگاه‌ساز، ج ۱۵، همان، ص ۴۰۲.

۱۶. بدیع‌الزمان فروزانفر (۱۲۷۸-۱۳۴۹): وی در بشرویه خراسان دیده به جهان گشود. ادبیات فارسی، عربی، منطق و حکمت را در مشهد فرا گرفت و از محضر ادیب نیشابوری بهره‌ها اندوخت. در سال ۱۳۰۴، به تهران آمد و به تدریس در دانشسرای عالی پرداخت. پس از تأسیس دانشکده معقول و منقول به معاونت آن دانشکده منصوب شد. وی بر فصاحت، بلاغت، نقد ادبی، تصحیح متون، شاعری و تحقیقات ادبی؛ احاطه داشت. از جمله آثار و تألیفات وی می‌توان این آثار را نام برد: «سخن و سخنوران»، «فرهنگ تازی به پارسی»، «خلاصه مثنوی» و «تصحیح فیه‌ما‌فیه». رحیمی‌نیا، مصطفی. زندگینامه یکصد و ده تن از شاعران، نویسندگان و دانشمندان. تهران: جهان آرا، ۱۳۸۵، صص ۳۳۵-۳۳۷ و زندگینامه و خدمات علمی بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۶، صص ۱۰-۱۴.

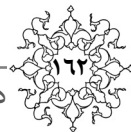
۱۷. یحیی ماهیار نوبی (۱۲۹۱-۱۳۷۹): وی در شیراز دیده به جهان گشود. پس از طی دوره ابتدائی و متوسطه، رشته زبان و ادبیات فارسی را جهت ادامه تحصیل انتخاب نمود و دانشنامه دکترا گرفت. در ۱۳۲۷ با سمت دانشیاری در دانشگاه تبریز تدریس کرد. پس از آن در انگلستان و آلمان به فراگیری زبان‌های باستانی ایران پرداخت. سپس به ریاست دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز منصوب شد. همچنین مدتی رایزن فرهنگی ایران در پاکستان بود و نیز ریاست گروه فرهنگ و زبان‌های باستانی در دانشگاه تهران را بر عهده داشت. پس از بازنشستگی، رئیس موسسه آسیایی دانشگاه شیراز شد. از جمله آثار و تألیفات وی می‌توان این موارد را نام برد: «منظومه درخت آسوریک»، «تصحیح دیوان وقار شیرازی» و «کتاب‌شناسی ایران». دانشنامه دانش‌گستر، ج ۱۵، همان، ص ۱۱۳.

۱۸. احمد ترجانی‌زاده (۱۲۷۰-۱۳۵۹): وی در مهاباد متولد شد. تحصیلات مقدماتی را نزد پدرش فرا گرفت و در سال ۱۳۱۵ به استخدام وزارت فرهنگ و معارف درآمد و در شهرهای ارومیه، تبریز، مشهد و تهران تدریس کرد. در ۱۳۲۷ به دانشگاه تبریز منتقل شد و به مراتب دانشیاری و استادی ارتقاء یافت. در ۱۳۵۳ همزمان با بازنشستگی، دانشگاه تبریز درجه استادی را به وی اهداء کرد. ترجانی‌زاده به سبب تسلط بر آیات و احادیث، در خطابه و سخنرانی بسیار مسلط بود. از آثار و تألیفات اوست: «شرح معلقات سبع» و «تاریخ ادبیات عرب از دوره جاهلیت تا عصر حاضر». همان، ج ۵، ص ۸۰۷.

۱۹. محمدجواد مشکور (۱۲۹۷-۱۳۷۴): وی در تبریز دیده به جهان گشود. پس از طی دوره ابتدایی و متوسطه، در رشته‌های ادبیات عرب و فارسی و تعلیم و تربیت، لیسانس و در سال ۱۳۳۲، از دانشگاه سوربن فرانسه دکترای تاریخ اسلام گرفت. سپس رایزن فرهنگی ایران در دمشق و نیز عضو فرهنگستان دمشق شد. وی دارای آثار و تألیفات متعددی است. آثار مشکور را ترجمه، تصحیح و تألیف شامل می‌شود. از تألیفات اوست: «فرهنگ تطبیقی عربی با زبان‌های سامی و ایرانی» و «تاریخ سیاسی ساسانیان». از ترجمه‌های اوست: «تاریخ طبری» و «الفرق بین الفرق». سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، همان، مصاحبه با محمدجواد مشکور، شماره ۳۱، شفیقه نیک‌نفس، ۱۳/۱۰/۱۳۷۲ و دانشنامه دانش‌گستر، ج ۱۵، همان، ص ۵۷۱.

۲۰. محمدامین ادیب طوسی (۱۲۸۳-۱۳۶۱): وی در مشهد دیده به جهان گشود. پس از تحصیل در مکتب‌خانه‌های قدیم، نزد ادیب نیشابوری و آقا بزرگ حکیم، ادبیات و اصول فلسفه اشراق را فرا گرفت. در سال ۱۳۴۲ برای تکمیل معلومات خود، به بغداد، هندوستان، عربستان، ترکستان و ... رفت. پس از بازگشت به خراسان، در وزارت معارف استخدام شد و سپس به تدریس در دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز مشغول شد و مدیریت مجله آن دانشکده و مجله مهتاب را بر عهده گرفت. از داستان‌های اوست: «دخمه‌های سیاه یا کلبه بدبختان»، «شیخ مخوف» و «انتقام عشق». از تألیفات اوست: «دیوان ادیب طوسی» و «فرهنگ لغات لهجه‌های محلی ایران». همان، ج ۲، ص ۱۲۴.

۲۱. احمدعلی رجایی بخارایی (۱۲۹۵-۱۳۵۷): او در مشهد متولد شد. تحصیلات ابتدایی را در زادگاهش و تحصیلات متوسطه را در رشته کشاورزی در کرج به پایان رساند و کار رسمی را در سال ۱۳۱۵ از اداره فرهنگ و معارف خراسان آغاز کرد. در ۱۳۲۸ در رشته زبان و ادبیات فارسی دانشکده ادبیات و رشته قضایی دانشکده حقوق دانشگاه تهران؛ دانشنامه لیسانس و در ۱۳۳۴ در رشته زبان و ادبیات فارسی، دانشنامه دکترا گرفت. در ۱۳۳۶ با عنوان دانشیاری در دانشگاه تبریز به تدریس پرداخت و در ۱۳۳۹ به دانشگاه مشهد منتقل شد و ریاست دانشکده ادبیات دانشگاه مشهد به او محول شد. همچنین پس از بازنشستگی ریاست امور فرهنگی



آستان قدس رضوی را عهده‌دار شد. از تألیفات اوست: «فرهنگ عرفانی اشعار حافظ» و «یادداشتی درباره لهجه بخارایی». همان، ج ۸، صص ۵۷۹-۵۸۰.

۲۲. بهمن سرکاراتی (۱۳۱۶-۱۳۹۲): وی در تبریز متولد شد. پس از طی دوره ابتدائی و متوسطه، به ادامه تحصیل دانشگاهی پرداخت و موفق به دریافت دکترای زبان‌شناسی و زبان‌های باستانی گردید. از جمله سوابق وی، می‌توان به تدریس در رشته زبان‌های باستانی دانشگاه تبریز، عضویت در فرهنگستان زبان و ادب فارسی از سال ۱۳۷۰ و مدیریت گروه زبان‌های ایرانی فرهنگستان؛ اشاره نمود. وی از جمله مترجمان برجسته است که از آثار ترجمه‌ای وی، می‌توان موارد زیر را نام برد: «اسطوره بازگشت جاودانی»، «دین ایرانی بر پایه مت‌های معتبر یونانی» و «اوستا و هنر نو». قریبی، حسن. آشنایی با فرهنگستان زبان و ادب فارسی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۳، ص ۱۸.

۲۳. امین‌پاشا اجلائی (۱۳۱۴-): وی در روستای دوریق از توابع ورزقان چشم به جهان گشود. پس از اتمام درس مکتبی در زادگاهش، به دبستانی در شهرستان اهر می‌رود و بعد از اتمام دوره اول دبیرستان، در تبریز دوره دوم دبیرستان را به اتمام می‌رساند. سپس وارد دانشگاه تبریز شده و موفق به کسب مدرک کارشناسی‌ارشد زبان و ادبیات فارسی می‌گردد. سپس وارد مقطع دکترای ادبیات دانشگاه تهران می‌شود و دانشنامه دکترا دریافت می‌کند. علاوه بر این، سال‌ها دبیر دبیرستان‌های تبریز و نیز عضو هیئت علمی دانشگاه تبریز بودند. از تألیفات اوست: «پهلوی و پهلوان در شاهنامه» و «ساختمان نحوی زبان فارسی در قرن ۷ و ۸». <http://sheyxi.blogfa.com> (Accessed, April, ۲۰۱۶)

۲۴. ناصر تکمیل همایون (۱۳۱۶-): وی در قزوین متولد شد و پس از طی تحصیلات مقدماتی در زادگاهش، به تهران رفت و در رشته فلسفه و علوم تربیتی در دانشگاه تهران به تحصیل پرداخت. و پس از اخذ دانشنامه کارشناسی‌ارشد در رشته علوم اجتماعی از دانشگاه تهران، راهی فرانسه شد و از دانشگاه سوربن در رشته جامعه‌شناسی و تاریخ، دانشنامه دکترا گرفت. سال‌ها در پاریس کتابدار کتابخانه ملی فرانسه بود. پس از بازگشت به ایران، در دانشگاه تهران و دانشگاه شهید بهشتی تدریس کرد. از آثار اوست: «از ایران چه می‌دانم»، «جاده ابریشم» و «تاریخ اجتماعی و فرهنگی تهران». سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، همان، مصاحبه با ناصر تکمیل همایون، شماره ۱۰۹۷، رضا مختاری اصفهانی، ۱۳۸۶/۶/۱ و دانشنامه دانش گستر، ج ۶، همان، ص ۱۳۹.

۲۵. دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران: هشتم خرداد سال ۱۳۱۳ که قانون تاسیس دانشگاه تهران به تصویب مجلس شورای ملی رسید، شش دانشکده برای تشکیل دانشگاه تهران پیش‌بینی و در قانون تصریح شد که یکی از آن‌ها، دانشکده ادبیات باشد. زمانی که دارالمعلمین مرکزی و دارالمعلمین عالی هم دایر بود، قسمت ادبی آن مشتمل بر دو رشته «فلسفه و ادبیات» و «تاریخ و جغرافیا» بود. بنابراین سابقه تدریس برنامه عالی ادبیات فارسی به طور رسمی و کلاسی، به سال ۱۳۰۷ باز می‌گردد. هنگام تاسیس دانشگاه تهران، هیئت‌تعلیماتی آن، از این قرار بود: بدیع‌الزمان فروزانفر، اسدالله بیژن، امینه پاکروان، سیدمحمد تدین، دکتر علی‌اکبر سیاسی، رضازاده شفق، عبدالحسین شیبانی، سیدمحمدکاظم عصار، امیر سهام‌الدین غفاری، محمدحسین فاضل تونی، مسعود کیهان، سعید نفیسی، رشید یاسمی، دکتر هاز، دکتر ژان هیتیه، مهدی بیانی، عبدالله فریار، ابوالفضل صدروی و لطفعلی صورتگر. در مهر سال ۱۳۱۶ دوره دکترای ادبیات در دانشکده ادبیات تاسیس شد. از شاگردان دوره اول دکترای دانشکده ادبیات، دکتر ذبیح‌الله صفا، دکتر پرویز ناتل خانلری و دکتر محمد معین بودند که دکتر معین زودتر از آقایان دیگر رساله خود را گذراند و اولین دکتر غیر پزشکی دانشگاه تهران شد. پس از آن، کرسی‌های تاریخ ادبیات فارسی، دستور زبان فارسی، فنون ادبی، تاریخ تصوف، تاریخ ادبیات عرب، زبان عربی و سبک‌شناسی؛ رسماً در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران افتتاح گردید. در سال ۱۳۳۷، دانشکده ادبیات به ساختمان کنونی در محوطه دانشگاه که تازه احداث شده بود، انتقال یافت. این ساختمان به مساحت ۶۷۰۰۰ متر مربع، مجهز به کلاس‌های کوچک و بزرگ، کتابخانه، تالارهای پژوهش، آزمایشگاه زبان، جغرافیا و روانشناسی؛ می‌باشد.

<http://literature.ut.ac.ir> (Accessed, January, ۲۰۱۶)

۲۶. محمد استعلامی (۱۳۱۵-): وی در اراک دیده به جهان گشود. پس از طی دوره ابتدایی و متوسطه، از دانشسرای عالی در رشته زبان و ادبیات فارسی دانشنامه کارشناسی گرفت. سپس به تدریس در دبیرستان‌های بندر پهلوی و کرج پرداخت. از سال ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۵ در تألیف «لغت‌نامه دهخدا» همکاری کرد. در ۱۳۴۵ دکترای ادبیات فارسی از دانشگاه تهران دریافت کرد و به تدریس در دانشسرای عالی و دانشگاه تربیت معلم مشغول شد. از سایر مشاغل وی می‌توان به معاونت موسسه تحقیقات تربیتی در دانشگاه تربیت معلم، معاونت آموزشی دانشگاه الزهرا و ریاست اداره آموزش دانشکده علوم ارتباطات اجتماعی اشاره نمود. از آثار و تألیفات اوست: «تصحیح مثنوی جلال‌الدین محمد بلخی» و «بررسی ادبیات امروز ایران». دانشنامه دانش‌گستر، ج ۲، همان، ص ۳۵۵.

۲۷. سعید نجفی اسداللهی (۱۳۱۸-): وی در بغداد متولد شد. پدرش آیت‌الله احمد نجفی از رهبران دینی و سیاسی عراق بود که



پس از بازگشت به ایران، فقط به فعالیت‌های مذهبی پرداخت. دکتر نجفی پس از طی تحصیلات ابتدائی و متوسطه، وارد دانشگاه تهران شد و تا مقطع دکترا زبان و ادبیات فارسی پیش رفت و پس از اخذ مدرک دکترا، به تدریس در گروه ادبیات فارسی و ادبیات عرب دانشگاه علامه طباطبایی پرداخت. همچنین از مولفان «لغت‌نامه دهخدا» است. علاوه بر این، سال‌هاست که به جای پدرش، موسسه دارالعلوم العربیه را اداره می‌کند. از آثار و تألیفات اوست: «القاموس الفرید (فارسی به عربی)»، «رباعیات عمر خیام (فارسی و عربی)» و «دستورالاحوان (عربی به فارسی و فارسی به عربی)». سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، همان، مصاحبه با سعید نجفی اسداللهی، شماره ۹۱۴، پیمانه صالحی، ۱۳۸۶/۳/۵.

۲۸. رضا ثقفی تهرانی (؟): فرزند میرزا محمد ثقفی تهرانی، از شاگردان عبدالکریم حائری یزدی بود.

<http://fa.wikipedia.org> (Accessed, March, ۲۰۱۶)

۲۹. خسرو فرشیدور (۱۳۰۸-۱۳۸۸): وی در ملایر چشم به جهان گشود. پس از طی تحصیلات مقدماتی، به ادامه تحصیل در رشته زبان و ادبیات فارسی پرداخت و در اوایل دهه چهل در رشته زبان و ادبیات فارسی، به اخذ دانشنامه دکترا نائل آمد و رساله خود را با عنوان «فید و تحول آن در زبان فارسی» ارائه کرد. در سال ۱۳۴۲ نخستین اثر خود را با نام «عربی در فارسی» تألیف کرد و به چاپ رساند و در ۱۳۴۵، یک جلد از «لغت‌نامه دهخدا» (حرف واو) را تهیه و تدوین کرد. برخی از آثار او عبارت است از: «نقد شعر فارسی»، «گلستان خیال حافظ» و «درباره ادبیات و نقد ادبی». دانشنامه دانش‌گستر، ج ۱۱، همان، صص ۷۳۳-۷۳۴.

۳۰. اسماعیل حاکمی والا (۱۳۱۵-): او در آبادان متولد شد. تحصیلات مقدماتی را در زادگاهش به پایان رساند و برای ادامه تحصیل، به شیراز رفت. پس از آن، وارد دانشکده ادبیات دانشگاه تهران شد و تا دکترا زبان و ادبیات فارسی پیش رفت. در سال ۱۳۴۷ به استادیاری دانشگاه تهران منصوب شد و مراتب دانشیاری و استادی را نیز طی کرد و استاد ممتاز دانشگاه تهران شد. همچنین مدتی مدیر گروه زبان و ادبیات فارسی و رئیس کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران بود. از آثار و تألیفات اوست: «دستور فارسی برای دبیرستان‌ها»، «سماع در تصوف» و «شعار مسعود سعد سلمان». همان، ج ۷، ص ۱۵۲ و سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، همان، مصاحبه با اسماعیل حاکمی والا، شماره ۳۷۷، پیمانه صالحی، ۱۳۷۷/۸/۲۳.

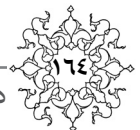
۳۱. رضا گنجه‌ای (۱۲۹۰-۱۳۷۴): وی در آلمان، در رشته مهندسی تحصیل کرده بود و سال‌ها سردبیر نشریه انتقادی و طنزآمیز «باباشمل» بود که در دهه ۱۳۲۰ در ایران منتشر می‌شد. البته گنجه‌ای در نوشته‌هایش نیز از نام مستعار باباشمل استفاده می‌کرد.

<http://fa.wikipedia.org> (Accessed, April, ۲۰۱۶)

۳۲. مهرداد بهار (۱۳۰۹-۱۳۷۳): وی فرزند ملک الشعراء بهار بود. تحصیلات آغازین را در دبستان جمشید جم و دبیرستان را در فیروزبهرام و البرز به پایان رساند. سپس در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران در رشته زبان و ادبیات فارسی ثبت نام کرد، ولی پس از دو سال به دلیل فعالیت‌های سیاسی از دانشگاه اخراج شد. سپس چهار سال به زندان افتاد و در سال ۱۳۳۴ از زندان آزاد شد. سرانجام در ۱۳۳۶ لیسانس خود را دریافت کرد. در ۱۳۳۷ جهت ادامه تحصیل به انگلستان رفت و در مدرسه زبان‌های شرقی و آفریقایی به آموختن پرداخت و فوق‌لیسانس گرفت. البته سال‌ها پس از آن، موفق شد مدرک دکترای خود را از دانشگاه تهران دریافت نماید. البته در ابتدا به استخدام کتابخانه بانک مرکزی درآمد، ولی بعدها به تدریس در زمینه ایران باستان در دانشگاه تهران پرداخت. <http://www.ibna.ir> (Accessed, June, ۲۰۱۵)

۳۳. محمدرضا شفیعی کدکنی (۱۳۱۸-): وی در روستای کدکن (میان نیشابور و تربت حیدریه) متولد شد. تحصیلات ابتدایی را در محیط خانواده و دوره متوسطه را در مشهد به انجام رسانید. البته همزمان در حوزه علمیه مشهد نیز به تحصیل علوم عربیه پرداخت. در سال ۱۳۴۴ به تهران آمد و در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران مشغول تحصیل شد و تا کسب مدرک دکترای ادبیات فارسی پیش رفت. از جمله سوابق وی می‌توان به استادی در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، فعالیت در بنیاد فرهنگ ایران و کتابخانه مجلس سنا و تدریس در دانشگاه‌های آکسفورد و پرینستون اشاره نمود. شفیعی کدکنی از جمله شاعران پیشرو است و دارای تألیفات بسیاری است که از آن جمله می‌توان موارد زیر را نام برد: «شبخوانی»، «از بودن تا سرودن» و «در کوچه باغ‌های نیشابور». برقی، ج ۳، همان، صص ۱۹۷۲-۱۹۷۳.

۳۴. مهدی محقق (۱۲۹۸-): وی در مشهد چشم به جهان گشود. تحصیلات مقدماتی را در زادگاهش فرا گرفت و جهت ادامه تحصیلات به تهران آمد و از دانشکده معقول و منقول، دانشنامه لیسانس گرفت. در سال ۱۳۳۳ از دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، لیسانس ادبیات فارسی دریافت نمود. پس از آن، در ۱۳۳۶، دکترای زبان و ادبیات فارسی و نیز علوم معقول و منقول را به پایان رساند. در دهه چهل، در کانادا، موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل را بنیاد نهاد و نیز شعبه آن دانشگاه را در تهران افتتاح کرد. سپس استاد و مدیر گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران شد و در ۱۳۶۱ از سمت استادی دانشگاه تهران بازنشسته شد.



از جمله سایر مشاغل دکتر محقق می‌توان به ریاست انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، عضویت در فرهنگستان زبان و ادب فارسی و عضویت در مجمع بین‌المللی فلسفه اشاره نمود. از آثار و تألیفات اوست: «تحلیل اشعار ناصر خسرو»، «فلسوف ری» و «مفتاح‌الطلب و منهاج‌الطلب». سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، همان، مصاحبه با مهدی محقق، شماره ۱۵۰، شفیقه نیک‌نفس، ۱۳۷۴/۵/۱۰.

۲۵. محمد رحیمیان (۱۳۳۱-): وی در شهرضا متولد شد. پس از دریافت مهندسی عمران و فوق‌لیسانس مهندسی راه و ساختمان از دانشگاه تهران، به فرانسه رفت و دکترای مکانیک ساختمان دریافت کرد. رحیمیان تاکنون مشاغلی نظیر ریاست و معاونت پژوهشی دانشگاه تهران را در کارنامه خود دارد. <http://fa.wikipedia.org> (Accessed, April, ۲۰۱۶)

۳۶. رضا فرجی دانا (۱۳۳۹-): وی در قم متولد شد. پس از طی تحصیلات مقدماتی، وارد دانشگاه تهران شد و مهندسی برق گرفت و سپس کارشناسی ارشد و دکترای تخصصی در همین رشته از دانشگاه واترلوی کانادا دریافت نمود. سپس به عضویت هیئت علمی دانشکده فنی دانشگاه تهران درآمد. فرجی دانا تاکنون مشاغلی نظیر مشاور عالی رئیس دانشگاه تهران و ریاست دانشگاه تهران را در کارنامه خود دارد. همان.

۳۷. مدرسه عالی بازرگانی: این مدرسه در سال ۱۳۳۷ با رشته بازرگانی در مقطع کارشناسی، فعالیت خود را آغاز کرد. سال ۱۳۵۱ برنامه درسی جدیدی برای رشته یاد شده و رشته‌های بازاریابی و اداره امور مالی و برخی گرایش‌های مدیریت تدوین شد. در سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ رشته‌های حسابداری و دبیری بازرگانی به برنامه‌های آموزشی آن اضافه گردید. مدرسه فوق در سال ۱۳۵۸ در مجتمع دانشگاهی علوم اداری و بازرگانی دانشگاه علامه طباطبایی ادغام شد و در آن زمان، ۲۰۹۸ دانشجو و ۴۲ عضو هیئت علمی؛ در این مدرسه فعالیت داشتند. <http://www.atu.ac.ir> (Accessed, March, ۲۰۱۶)

۳۸. سیدمحمد میرمحمدی (۱۳۲۷-): وی در قم دیده به جهان گشود. پس از طی تحصیلات مقدماتی، به ادامه تحصیل در رشته اقتصاد پرداخت و فوق‌لیسانس اقتصاد بین‌الملل و دکترای مدیریت از دانشگاه تهران دریافت نمود. از جمله مشاغل میرمحمدی می‌توان به ریاست سازمان امور اداری و استخدامی کشور، نماینده مردم قم در مجلس شورای ملی و عضویت در هیئت امنای دانشگاه علامه طباطبایی اشاره نمود. از آثار و تألیفات اوست: «مفاهیم کلیدی نظام اداری» و «الگوی نظارت و کنترل در نظام اداری جمهوری اسلامی ایران». <http://www.atnnews.ir> (Accessed, March, ۲۰۱۶)

۳۹. مسعود روغنی زنجانی (۴): وی استاد توسعه اقتصادی دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبایی، معاون رئیس جمهور و رئیس سازمان برنامه و بودجه دولت‌های محمدرضا مهدوی کنی، میرحسین موسوی و علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی بوده است. <http://fa.wikipedia.org> (Accessed, March, ۲۰۱۶)

۴۰. نعمت‌الله نصیری (۱۲۸۹-۱۳۵۷): وی در سمنان متولد شد. سپس وارد دبستان و دبیرستان نظام شد و دوره دانشکده افسری را نیز گذراند. پس از آن مدارج نظامی را طی کرد و به درجه سرهنگی رسید. در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با سمت فرمانده گارد شاهنشاهی، مأمور ابلاغ فرامین عزل دکتر مصدق و انتصاب سرلشکر زاهدی به نخست‌وزیری بود. پس از آن، به سرتیپی ارتقاء یافت و در ۱۳۴۳ معاون نخست‌وزیر و رئیس ساواک شد و ۱۳ سال دارای آن سمت بود. نصیری در سال ۱۳۵۷ توسط دادگاه انقلاب محاکمه و تیرباران شد. عاقلی، ج ۳، همان، صص ۱۶۲۶-۱۶۳۰.

۴۱. محمدعلی احمدی (۱۲۹۷-۱۳۷۸): وی در کرمان چشم به جهان گشود. پس از طی تحصیلات ابتدائی و متوسطه، وارد دانشکده حقوق دانشگاه تهران شد و لیسانس علوم سیاسی گرفت و پس از آن به درجه دکترای نائل شد. از مشاغل احمدی می‌توان موارد زیر را نام برد: مدیر کل حسابداری وزارت دادگستری، قائم مقام مدیر عامل شرکت سهامی بیمه ایران، رئیس مدرسه عالی بازرگانی و استانداری کرمان. همان، ج ۱، ص ۶۰.

۴۲. حسن مقدم (۱۲۶۵-۱۳۶۲): وی در مراغه متولد شد. پس از طی تحصیلات مقدماتی، جهت ادامه تحصیل به روسیه رفت و دانشکده نظامی روسیه را گذراند. پس از بازگشت به ایران، مقام میرپنجی گرفت و در سال ۱۳۰۰ با درجه سرتیپی، به ارتش جدید وارد شد. پس از چند ماه مأموریت در آذربایجان، به درجه سرلشکری رسید و فرمانده لشکر دوم تهران شد. سپس به فرماندهی لشکر کردستان و کرمانشاهان منصوب شد. در زمان دولت سهیلی، از کار بر کنار و بازداشت شد و مدتی در زندان بود. پس از آزادی از زندان نیز خاموشی گزید و تدریجاً فراموش شد. همان، ج ۳، صص ۱۵۲۱-۱۵۲۲.

۴۳. مهدی بازرگان (۱۲۸۶-۱۳۷۳): وی در تهران متولد شد. پس از طی تحصیلات ابتدائی و متوسطه، جهت ادامه تحصیل به فرانسه رفت و مهندس معدن شد. پس از بازگشت به ایران، برای تدریس به دانشکده فنی دانشگاه تهران دعوت شد و مدتی رئیس این دانشکده بود. در دولت مصدق، عضو هیئت خلع ید از شرکت نفت ایران و انگلیس بود. پس از کودتای ۲۸ مرداد، در زمره نیروهای «نهضت مقاومت ملی» به فعالیت‌های سیاسی ادامه داد و معترض به محاکمه مصدق بود. بعدها از جمله موسسین «جبهه ملی



دوم» و «نهضت آزادی» بود. بازگان در سال ۱۳۴۲ به همراه آیت‌الله طالقانی و دکتر یدالله سبحانی به زندان سیاسی محکوم گردید. پس از آزادی از زندان در ۱۳۵۶، به مبارزات خود علیه حکومت محمدرضا پهلوی ادامه داد. در بهمن ۱۳۵۷، از طرف امام خمینی به ریاست دولت موقت منصوب شد. بازگان دارای تألیفات بسیاری است که از آن جمله می‌توان این موارد را نام برد: «مطهرات در اسلام»، «سیر تحول در قرآن» و «مذهب در اروپا». همان، ج ۱، صص ۲۴۳-۲۴۶.

۴۴. جعفر شاعر (۱۳۰۴-۱۳۸۰): وی در تبریز متولد شد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را تا لیسانس زبان و ادبیات فارسی در زادگاهش گذراند و دانشنامه دکترای ادبیات فارسی از دانشگاه تهران دریافت نمود و تا استادی دانشسرای عالی پیش رفت. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به ریاست دانشگاه تربیت معلم برگزیده شد و به عضویت سازمان لغت‌نامه دهخدا درآمد. همچنین عضو کنگره بین‌المللی خاورشناسان بود. از تألیفات اوست: «پژوهشی در دستور فارسی»، «فرهنگ املائی»، «نگرشی بر آیات قرآن» و «ترجمه تاریخ یمینی». دانشنامه دانش‌گستر، ج ۱۰، همان، ص ۵۲۳.

۴۵. سیروس سهامی (۱۳۱۴-): وی در بندر انزلی متولد شد. پس از گذراندن تحصیلات ابتدایی و متوسطه، به ادامه تحصیل در رشته تاریخ و جغرافیا در دانشسرای عالی تهران پرداخت. سپس دانشنامه دکترای جغرافیا از دانشگاه کلمون فران فرانسه دریافت نمود. پس از آن، به استادیاری دانشگاه فردوسی مشهد انتخاب شد و در سال ۱۳۵۷ رئیس این دانشگاه شد ولی پس از یک سال استعفا داد. از آثار اوست: «بستر جغرافیایی تاریخ ایران» و «اقتصاد چین». (Accessed, March, ۲۰۱۶) <http://fa.wikipedia.org>

۴۶. علی شریعتمداری (۱۳۰۲-): وی در شیراز دیده به جهان گشود. تحصیلات خود را تا پایان دوره دبیرستان در زادگاهش گذراند و در مدرسه‌های شیراز آموزگاری کرد. در سال ۱۳۲۲ لیسانس فلسفه و نیز لیسانس حقوق قضایی گرفت. در ۱۳۳۵ فوق لیسانس آموزش متوسطه از دانشگاه میشیگان دریافت نمود و در ۱۳۳۸ از دانشگاه تنسی، دانشنامه دکترای فلسفه و تعلیم و تربیت گرفت و یک سال پس از آن، دانشیار دانشگاه شیراز شد. شریعتمداری در دولت موقت بازگان، وزیر علوم، فرهنگ و معارف بود. همچنین عضو پیوسته فرهنگستان علوم و شورای عالی انقلاب فرهنگی بود. از آثار و تألیفات اوست: «اصول و فلسفه تعلیم و تربیت» و «روان‌شناسی تربیتی». سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، همان، مصاحبه با علی شریعتمداری، شماره ۷۱۳، فاطمه نورانی نژاد، ۱۳۸۲/۱۲/۵ و دانشنامه دانش‌گستر، ج ۱۰، همان، ص ۵۱۱.

۴۷. موسسه لغت‌نامه دهخدا و مرکز بین‌المللی آموزش زبان فارسی: حیات این موسسه در سال ۱۳۳۴، حدود سی سال پس از آن که مرحوم علی‌اکبر دهخدا طرح تألیف آن را ریخت، با تصویب مجلس شورای اسلامی، در خانه دهخدا در خیابان ایرانشهر در تهران آغاز شد. در سال ۱۳۳۴ با درگذشت علامه دهخدا، این سازمان به دو اطاق در کنار عمارت مجلس در میدان بهارستان منتقل شد. بنا بر وصیت مرحوم دهخدا، دکتر معین سرپرستی و اداره کار را بر عهده گرفت و دیگر یاران دهخدا، از جمله دکتر سیدمحمد دبیرسیاقی و دکتر سیدجعفر شهیدی او را یاری دادند. پس از آن، در آذر ماه ۱۳۳۶ بنا بر مصوبه مجلس، این سازمان با بودجه پیش‌بینی شده، به دانشکده ادبیات دانشگاه تهران منتقل شد و اعضاء لغت‌نامه در ساختمان نگارستان در میدان بهارستان مشغول به کار شدند. سپس در ۱۳۵۳ مرحوم دکتر محمود افشار، ساختمانی در محل موقوفات خود، به موسسه لغت‌نامه دهخدا اهداء کرد. در حال حاضر موسسه در همین مکان، مشغول فعالیت می‌باشد. تألیف لغت‌نامه در ۵۰ مجلد در سال ۱۳۵۹ پایان یافت. اثر دیگری که موسسه مذکور اقدام به چاپ و انتشار آن نموده است، لغت‌نامه فارسی است که تألیف آن از ۱۳۶۰ زیر نظر دکتر شهیدی و مولفان لغت‌نامه دهخدا آغاز شده است. علاوه بر این، مرکز بین‌المللی آموزش زبان فارسی نیز به عنوان بخش آموزشی این موسسه، نخستین نهاد دانشگاهی است که صرفاً برای آموزش و گسترش زبان فارسی طراحی و تأسیس شده است. مرکز تاکنون بیش از ۷۰۰۰ نفر از سراسر جهان را آموزش داده است. (Accessed, April, ۲۰۱۶) <http://icps.ut.ac.ir>

۴۸. محمد دبیرسیاقی (۱۲۹۸-): وی در گلبنای قزوین متولد شد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در قزوین به پای برد و دیپلم گرفت. از آن پس در رشته زبان و ادبیات فارسی به تحصیل پرداخت و در سال ۱۳۲۴ فارغ‌التحصیل دوره دکترای این رشته شد. دبیرسیاقی در ۱۳۲۰ به استخدام وزارت دارایی درآمد و مصدر مشاغل مختلفی نظیر ریاست دفتر اداره کل مالیات‌های مستقیم و ریاست اداره قوانین بود. از ۱۳۲۶ به همکاری با علامه دهخدا در تهیه «لغت‌نامه دهخدا» پرداخت و مدت ۹ سال در زمان حیات استاد، این همکاری ادامه داشت و از آن پس نیز در کنار دکتر معین و دکتر شهیدی به این کار تداوم بخشید و نیز سرگرم نگارش «لغت‌نامه فارسی» شد که مجلدات آن به تدریج، در حال انتشار هستند. از جمله سایر آثار و تألیفات وی می‌توان این موارد را نام برد: «تصحیح دیوان عنصری بلخی»، «برگزیده شعر منوچهری»، «لغت‌نامه اسدی» و «غیبات‌اللغات». برقی، ج ۲، همان، ص ۱۳۵۲ و سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، همان، مصاحبه با محمد دبیرسیاقی، شماره ۲۸۰، پیمانه صالحی، ۱۳۷۶/۴/۲۴.

۴۹. محمد پروین گنابادی (۱۲۸۲-۱۳۵۷): وی در خراسان متولد شد. تحصیلات خود را در مدارس قدیم مشهد گذراند و در ادبیات



فارسی و عربی سرآمد اقران شد. کار اداری خود را از معلمی آغاز نمود و بعدها ریاست دبیرستان‌ها را بر عهده داشت. در سال ۱۳۲۲ به نمایندگی مجلس انتخاب گردید و جزء اعضاء فراکسیون حزب توده ایران بود. پس از پایان مجلس چهاردهم، از سیاست کناره گرفت و به وزارت فرهنگ بازگشت. پس از آن، عضویت موسسه لغت‌نامه دهخدا را پذیرفت و تا آخر عمر، به این کار علمی اشتغال داشت و حتی که او در تکمیل و ترمیم «لغت‌نامه دهخدا» دارد، بسیار گران است. از آثار و تألیفات اوست: «اهتمای مطالعه»، «پرورش اراده» و «دستور زبان فارسی». عاقلی، ج ۲، همان، صص ۳۷۳-۳۷۴.

۵۰. سیدجعفر شهیدی (۱۲۹۹-۱۳۸۶): وی در بروجرد متولد شد. پس از طی آموزش‌های مقدماتی، به فراگیری ادبیات عرب و مقدمات علوم دینی پرداخت و برای تحصیلات حوزوی عازم نجف شد. در سال ۱۳۲۷ به تهران مراجعت کرد و در ۱۳۲۸ همکاری با مرحوم دهخدا را آغاز کرد. در ۱۳۳۲ به اخذ درجه لیسانس از دانشکده معقول و منقول و در ۱۳۳۵ از دانشکده ادبیات فارسی نائل گردید. در ۱۳۴۰ دوره دکترا را در رشته زبان و ادبیات فارسی به اتمام رساند و به تدریس در دانشگاه پرداخت. در ۱۳۴۲ معاونت موسسه لغت‌نامه دهخدا و در ۱۳۴۶ ریاست آن را بر عهده گرفت. از آثار و تألیفات اوست: «مهدویت»، «چراغ روشن در دنیای تاریخ» و «تاریخ تحلیلی اسلام». سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، همان، مصاحبه با سیدجعفر شهیدی، شماره ۱۵۸، شفیقه نیک‌نفس، ۱۳۷۴/۱/۱۵.

۵۱. علی‌اکبر دهخدا (۱۲۵۷-۱۳۲۴): وی در تهران متولد شد. ده ساله بود که پدرش را از دست داد. علوم ادبیه را نزد استاد و فضایی عصر فرا گرفت و پس از طی تحصیلات در مدرسه سیاسی به اروپا رفت. پس از بازگشت به ایران، روزنامه «صور اسرافیل» را تاسیس نمود. پس از مباران مجلس به اروپا تبعید شد و پس از جنگ جهانی اول، ریاست و استادی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران به او محول گردید. مهم‌ترین اثر مرحوم دهخدا، کتاب «لغت‌نامه دهخدا» است که مدت چهل سال مطالعه و تحقیق کرد و طرح چاپ آن در دوره چهاردهم مجلس شورای ملی به تصویب رسید. از آثار دیگر وی می‌توان این موارد را نام برد: «امثال و حکم»، ترجمه «روح‌القوانین» و «سر عظمت و انحطاط رومیان» از منتسکیو. برقی، ج ۲، همان، صص ۱۳۷۹-۱۳۸۰ و عاقلی، ج ۲، همان، ص ۶۸۵.

۵۲. ادب و نگارش (کتاب): این اثر در سال ۱۳۵۱ به وسیله انتشارات مدرسه عالی بازرگانی، در ۳۸۶ صفحه چاپ و منتشر شده است. [http://www.nlai.ir\(Accesse, March. 2016\)](http://www.nlai.ir(Accesse, March. 2016))

۵۳. دستور زبان فارسی (کتاب): این اثر در سال ۱۳۶۳ به وسیله انتشارات فاطمی در ۲ جلد چاپ و منتشر شده است. همان.

۵۴. دستور تطبیقی زبان ترکی و فارسی و دستور زبان ترکی آذربایجانی (کتاب): این اثر در سال ۱۳۸۳ به وسیله نشر قطره در ۶۱۶ صفحه چاپ و منتشر شده است. همان.

۵۵. دستور تاریخی فعل (کتاب): این اثر در سال ۱۳۸۰ به وسیله نشر قطره در ۲ جلد چاپ و منتشر شده است. همان.

۵۶. محمود نشاط (۱۲۹۹-۱۳۸۳): وی در شهر زاچ در استان یزد متولد شد. تحصیلات مقدماتی در زادبومش گذراند و بعد راهی تهران شد و در سال ۱۳۳۷ درجه دکترا زبان و ادبیات فارسی را از دانشگاه تهران دریافت کرد. نشاط مراحل کسب دانش خود را نزد استادان بنامی نظیر بدیع‌الزمان فروزانفر، ملک‌الشعرای بهار و عبدالعظیم قریب گذراند. از تألیفات اوست: «ادات تشبیه در زبان فارسی» و «زیب سخن یا علم بدیع پارسی».

<http://amoladabiat.blogfa.com>

۵۷. محمد مقدم (۱۲۸۷-۱۳۷۳): وی در تهران زاده شد. پس از به پایان رساندن دوره دبیرستان، برای ادامه تحصیل، به آمریکا رفت و از دانشگاه پرینستون در رشته زبان‌شناسی، دانشنامه دکترا گرفت. از سال ۱۳۱۸ به تدریس اوستا و زبان فارسی باستان در دانشگاه تهران پرداخت. در ۱۳۴۳ گروه زبان‌شناسی همگانی و زبان‌های باستانی را در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران بنیاد گذاشت و تا ۱۳۴۷، مدیریت آن را بر عهده داشت. همچنین به معاونت طرح و برنامه‌ریزی دانشگاه منصوب شد و تا زمان بازنشستگی، در این سمت بود. علاوه بر این، دارای اشعاری به شیوه سیاه و سپید بود. از آثار اوست: «جستار درباره مهر و ناهید»، «آشیان و تفرش»، «آینده زبان فارسی» و «یادنامه جمشید». دانشنامه دانش‌گستر، ج ۱۵، همان، ص ۷۰۵.

۵۸. گلستان سعدی (کتاب): این اثر به همراه مقدمه، شرح و تعلیقات در سال ۱۳۸۶ به وسیله وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، در ۴۸۶ صفحه منتشر شده است. [http://www.nlai.ir\(Accesse, March. 2016\)](http://www.nlai.ir(Accesse, March. 2016))

۵۹. رهاورد ۷۳ سال معلمی (کتاب): عنوان کتاب خاطرات دکتر حسن احمدی گیوی که در سال ۱۳۹۱ در ۶۱۲ صفحه به وسیله انتشارات موسسه اطلاعات منتشر شده است. همان.



